



که تا هنر، که ناز و که نیاز
که تا هنر، که ناز و که نیاز
مرد غرقه گشته، جانی میکند
مرد غرقه گشته، جانی میکند
تا که امش دست گیرد و خط
تا که امش دست گیرد و خط
دوست دارد یار این شفقتی
دوست دارد یار این شفقتی
گاه سودای حقیقت، که مجاز
گاه سودای حقیقت، که مجاز
دست را در هر گیاهی میزند
دست را در هر گیاهی میزند
دست و پائی میزند از بیم
دست و پائی میزند از بیم
کوشش بوده، به از سختی
کوشش بوده، به از سختی

بررسی و نقد کتاب:

تاریخ ماد

دکتر محمد علی حنّی

انتشارات حکمت

۳۵ ریال

نقد و بررسی کتاب

اسکن شد

پایخ ماد

کتابخانه
تاریخ اسلام
۱۳۷۲

دکتر محمد علی خنجی



انتشارات حکمت

بررسی تاریخ ماد

و

منشاء نظریهٔ دیاکونف

در اواخر سال گذشته «تاریخ ماد»، نشریه آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، تألیف «ایگور میخائیلویچ دیاکونف»، با ترجمه روان و شیوای آقای کریم کشاورز، توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب، در اختیار هموطنان و سایر پارسی زبانان قرار گرفت.

سیر تحولات تاریخی جوامع ایرانی، موضوعی است که بخصوص در ادوار اخیر، مورد علاقه جوانان جوینده بوده است و بسیار بوده‌اند و هستند کسانی که باولع، در جستجوی منابعی درباره تحولات اجتماعی این سرزمین، به هر کهنه کتاب و جزوه و رساله‌ای روی آورده‌اند تا شاید مطلبی ولو اندک که بدست آورند، مع‌الاسف تاکنون کسی نتواند مستقیماً این تشنگی را فرو نشاند، نه در زبانهای فارسی و نه به زبانهای اروپائی تدوین نیافته‌است. عبارت دیگر تاریخ تحولات اجتماعی ایران هنوز مورد بررسی علمی قرار نگرفته‌است. در سالهای اخیر

تنی چند از پژوهندگان مطالبی بر اساس کلیات و فرضیات رایج، تدوین و کتابهایی انتشار داده‌اند که گرچه خالی از فوایدی نیست ولی به روشن شدن تاریخ باستانی ایران و شناخت بنیان‌های اقتصادی-اجتماعی آن کمکی نمی‌کند و حتی از نظر اشاعه فرضیات نادرست، متضمن زیان‌هایی نیز هست، ولی زیبایی که از جانب اینگونه آثار ممکن است متوجه تحقیقات ایران شناسی بشود، بسیار ناچیز است بعلاوه می‌توان اطمینان داشت که اشاعه دهندگان ایرانی این نوع نظریه‌ها، از حسن-نیت برخوردار بوده‌اند و به آنها جز « اشتباه » نسبت دیگری نمی‌توان داد.

« اما اثر میخائیلویچ دیاکونف » از جهات مختلف با آن نوع آثار فرق دارد و وضع و موقع نویسنده آن نیز، از نظر امکانات علمی و منابع بکروبیگرانی که در اختیار دارد، با وضع و شرایط پژوهندگان ایرانی متفاوت است و اگر او در ماجرای که منشأ این نوع نظریه‌ها شده شخصاً اثر کتی ننموده باشد، دست کم وارث و ادامه دهنده آن است، چنانکه به تفصیل نشان خواهیم داد.

« تاریخ ماد » جزو يك سلسله کتابهایی است که از سال ۱۹۳۱ به بعد درباره تاریخ دوران قدیم، چین، سیام، هندوستان، جاوه و سایر جوامع باستانی شرق، بر اساس يك نظریه رسمی و بمنظور توجیه و تثبیت آن به رشته تحریر درآمده است و در جمیع آنها، حقایق مسلم تاریخی دگرگون شده است. تردیدی نیست که هموطنان علاقمند به تاریخ تحولات اجتماعی ایران، به گمان آنکه مطلوب خود را در نوشته‌های دیاکونف خواهد یافت، با اشتیاق به آن روی خواهند آورد و با

توجه بمقام علمی که آقای میخائیلویچ از آن برخوردارند و بخصوص که اعتبار «آکادمی علوم» نیز پشتوانه کتاب قرار گرفته است و نیز با التفات به خالی بودن زمینه، احتمال آن میرود که بزودی این تألیف، در بررسی تحولات اجتماعی ایران، بصورت منبع و مأخذ درجه اول درآید و قول مؤلف در جمیع موارد «حجت» شناخته شود. با آنکه تاریخ ماد حاوی اطلاعات بسیاری مفیدی است، بهمان عللی که آقای دیاکونف، بحق و بجا، درباره آثار «هرتسفلد» ذکر کرده‌اند، یعنی «با آن نظرهای کلی» و «لحن تلقین آمیز» میتواند منشأزیاها و اشتباهات و حتی انحرافات غم‌انگیزی بشود.

نگارنده‌ها گر بخواهند انتقادات خود را درباره «تاریخ ماد» در چند جمله خلاصه کند، عباراتی بهتر و رساتر از آنچه آقای دیاکونف در مقام انتقاد از «هرتسفلد» نوشته‌اند، بدست نخواهد آورد و آن عبارت با گذاردن نام مؤلف بجای نام «هرتسفلد» چنین است. «دیاکونف» مؤلفی واجد معلومات وسیع و کثیرالجوانب است... کتاب او حاوی ملاحظات و بررسی‌های ارزنده... و مهم می‌باشد. متأسفانه این اثر را نه تنها نظرهای کلی وی، غیر قابل قبول و بی‌ارزش می‌سازد، بلکه قاطعیت نابجای لحن تلقین آمیز او نیز آن تألیف را فاقد شایستگی می‌کند. وی چه درباره مسائل ثابت شده و متحتم و چه در مورد مسائلی که به اثبات نرسیده و در احسن وجوه فرضی بیش نیستند، با چنان لحن قاطع و بی‌تزلزلی سخن می‌گوید که گویی از حقایق مثبت باشند... بدین سبب اتکا به آنچه وی چون حقیقت واقع معرفی میکند امری خطرناک است. استفاده از «تاریخ ماد» فقط با احتیاط و مراقبت فراوان

باید صورت گیر دو قبل از هر چیز در نظر گرفته شود که تئوری تاریخی که سراسر کتاب وی را تحت تأثیر قرارداد نادرست است (نقل از صفحه ۱۰۲ کتاب).

به سبب ملاحظات فوق، جا دارد و بلکه ضروری است پیش از آنکه کتاب مذکور زیان‌هایی به بار آورد، مورد تحلیل انتقادی دقیق قرار گیرد و در کنار ترجمه فارسی تاریخ ماد، یک نقد علمی نیز از آن به اختیار فارسی زبان گذاشته شود. نگارنده با آنکه میلی به نوشتن در خود نمیدید، بعلت احساس مسئولیت، به تحریر سطور پر داخت و با استفاده از یادداشتهایی که در سالهای اخیر بمنظور تهیه «طرحی برای بررسی تاریخ اجتماعی ایران» گرد آورده است، به تدوین رساله‌ای در «نقد تاریخ ماد» پرداخت با وجود آنکه منتقد در نوشتن جزوه مذکور از جهات متعدد احساس محدودیت میکرد، مع هذا تا آنجا که شرایط و امکانات اجازه میداد کوششی بعمل آورد. قصد نویسنده در ابتدا آن بود که مطالب را در چند صفحه و درخور چاپ در یک مجله تنظیم نماید، ولی در عمل چنین نشد و اکنون نوشته مذکور با آنکه هنوز کامل نیست بصورت یک کتاب درآمده است که ناگزیر باید جداگانه انتشار یابد، منتقد امیدوار است بتواند در مدتی کوتاه آنرا تکمیل نماید و به چاپ برساند و چون ممکن است تا برآورده شدن این آرزو مدتی بطول انجامد و گفته‌اند «فی التأخیر آفات» لازم دید فعلاً منتخباتی از رساله مذکور شامل بحث درباره خطای فاحش دیاکونف و منشأ آن، برای چاپ در مجله راهنمای کتاب ترتیب دهد و امید است که این موجز نیز در حد خود کمکی به روشن شدن بعضی

حقایق بکند .

قبل از پرداختن به انتقاد «تاریخ ماد» باید تئوری حاکم بر آنکه سراسر کتاب را تحت تأثیر قرار داده است ، یعنی نظر گاه رسمی شرق شناسان شوروی را بشناسیم . آقای دیاکونوف در صفحه ۱۰۷ کتاب چنین می نویسد . « در دانش شوروی نیز شالوده‌ای برای مطالعه در تاریخ ماد ، مطالعه‌ای که بر پایه تئوری علمی قرار دارد ، ریخته شده است . . . » شالوده تئوری مذکور در واقع به سال ۱۹۳۱ در جریان معروف به « مباحثات لنینگراد » ریخته شده و از آن ایام تا امروز همچنان تئوری رسمی و نظر گاه شرق شناسان آن کشور شناخته می-شود . برای توضیح مطلب و درک اهمیت « مباحثات لنینگراد » و نتایج تأثر انگیز آن ، باید یک قرن به عقب برگردیم و نظر گاه سابق آنان و سر نوشت یک نظریه علمی را یادآور شویم .

زندگی و مرگ یک تئوری : تا سال ۱۸۵۳ ، کسیکه آقای دیاکونوف او را مراد و استاد خود معرفی میکند یعنی « کارل مارکس » به هیچگونه اظهار نظری درباره چگونگی تحولات تاریخی مشرق زمین نپرداخته بود . در آن سال وی به کتاب معروف « برنیه »^۱ دسترسی یافت . دکتر فرانسوا برنیه (۱۶۸۸ - ۱۶۲۵) که طبیب مخصوص

1- Voyages de Bernier, contenant la discription des Etats du Grand Moſol l'Hindustan, etc... Amesterdam, 1699.

اورنگ زیب بود، در بازگشت به اروپا حاصل تجاری را که از دوازده سال اقامت در دربار هند بدست آورده بود و نتیجه سفرها و مطالعات خود را در مشرق زمین در کتابی گردآورد که به «سفرهای برنیه» معروف است و در نوع خود از لحاظ توجه به مسائل اساسی زندگی اقتصادی و اجتماعی شرقیان، کم نظیر و شاید بی نظیر است، مارکس با خواندن این کتاب به مسیر «مطالعات شرقی» کشانده شد مطالعاتی که سرانجام او را به این نتیجه رساند که شرق و غرب در تکامل تاریخی خود از دو راه جداگانه رفته‌اند و اشکال و احکام کلی که از بررسی سازمان حکومتها و جوامع یونان و روم و اروپای فئودالی به دست می‌آید، قابل تطبیق با تاریخ مشرق زمین نیست، از ۱۸۵۳ به بعد، وی و دوست مشهورش به کمک یکدیگر برای توضیح تکامل تاریخی شرق، به تدریج نظر به‌ای به وجود آوردند که به تئوری «وجه تولید آسیایی» (Mode de Production Asiatique) معروف است.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، درمیان دانشمندان غرب این دو، نخستین کسانی هستند که به اهمیت مسئله آب و نقش آن در تکوین بنیانهای اقتصادی - اجتماعی شرق توجه کرده‌اند. البته نه به شیوه اغراق آمیز آقای «کارل ویت فوگل»، (Karl, A. Wittfogel) در سالهای اخیر، وی در اهمیت نقش این عامل تا آنجا پیش رفته است که بر چهره شرق جز نقش «آب» ندیده‌است و سایر عوامل طبیعی، اقتصادی اجتماعی و تاریخی را ندیده گرفته است و از اینجاست که وی تمام جوامع شرقی را «جامعه آبی» (Hydraulic Society) میخواند و از «تمدن آبی» (Hvdraulic Civilization) و «حکومت آبی» و

« فرمانروای آبی » و غیره ، سخن می گوید .

مع هذا کتاب معروف او^۱ صرفنظر از بعضی بی انصافیها گنجینه بزرگی از اطلاعات ذیقیمت است و در نوع خود منحصر بفرد به شمار میآید و باید گفت وی در طی سی سالی که برای تدوین آن زحمت کشیده، کوهی از مدارك و مآخذ را مورد استفاده قرار داده است ، انتشار این کتاب در سالهای اخیر ضربتی کاری بر « مباحثات لنینگراد » وارد آورد .

باری... چنانکه میدانیم، تقریباً درسراسر اروپا بر خلاف مشرق زمین ابرها وظیفه توزیع عادلانه آب را همواره برعهده داشته اند و بدین سبب است که برای اروپائیان هرگز مسئله ای بنام « آب » وجود نداشته است . تقریباً درسراسر اروپا آب همچون هوا و آفتاب ، نه محدود بوده و نه قابل تملك ، و تنها « زمین » این دو صفت شوم را واجد بوده است . . . این است که می بینیم دانشمندان و شرق شناسان اروپا که در يك صد سال اخیر بسیاری از مجهولات مربوط به تاریخ اقوام و نژادها و ملتها و زبانها و لهجه ها و کتابها و مذاهب و هنرها و ادبیات شرق را ، از پیش پای ما برداشتند و واقعاً از این جهات بسیار به آنها مدیونیم ، در مورد مسئله آب و نقش تاریخی آن در مشرق زمین غافل ماندند و دریافتند که چگونه شرقیان از عهد حجر جدید تا امروز

1- Karl A. Wittfoegel: Oriental Despotism: A comparative Study of total Power Yale University Press, 5 th. printin8: 1964.

پیوسته باد و مسئله بزرگ « کمبود آب » و « طغیان آب » دست به گریبان بوده‌اند و متوجه نشدند که لزوم مباشرت در این گونه امور (که نمی‌توانست فردی باشد) در بنیادهای اجتماعی - سیاسی و تمدن آنها چه آثاری از خود بجای گذاشته است و ندانستند چه تفاوت است بین انسان منسوب به قشر زیرین « تپه سیلک » در جوار منابع آب و انسان‌های هم‌دیفش در سرزمین ابرها . و چه عظیم است فرق بین انقلاب عصر حجر جدید در آسیا و اروپا و اینکه انقلاب مذکور در آسیا ، در واقع دو انقلاب توأم با یکدیگر و غیر قابل تفکیک از یکدیگر بود . انسان نئولیتیک در غرب ، با افشاندن بذر و دور کردن محصول بزرگترین انقلاب انسان آفرین را در آن خطه تحقق بخشید ، ولی انسان شرقی برای اینکار به یک انقلاب دیگری - بهمان عظمت و اهمیت - نیاز داشت و آن آبیاری مصنوعی بود^۱ بگذریم ، این رشته سردراز دارد و در این مقام به کارما نمی‌آید .

باری ، پس از مطالعه « سفرهای برنیه » دانشمندی که در بالا از او نام بردیم ، به دوست خود چنین نوشت . درباره تشکیل شهرها در مشرق زمین ، هیچ نوشته‌ای نمیتوان یافت که درخشان‌تر و الهام بخش‌تر و جالب‌تر باشد از نوشته سالخورده فرانسوا برنیه در کتاب (سفرها

۱ . درباره چگونگی تحولات عصر حجر جدید در شرق مراجعه شود به کتاب کم حجم و نثر عمق شادروان « کوردون چایلد » که در واقع بحری است اندر کوزه‌ای . Gordor Childe: What Happened in History. Penguin Books: 1965.

مشمول بر توصیف دولتهای مغول بزرگ و غیره... اینک بر نیه شکل اساسی پدیده های شرقی را - او از ترکیه و ایران و هندوستان می-گوید، در این امر یافته است که در آنجا هیچ نوع مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد، کاملاً محقق است. این است مفتاح واقعی بهشت شرقی ها (نامه مورخه دوم ژوئن ۱۸۵۳)^۲ چهار روز بعد دوستش به او پاسخ داد و درباره منشأ آن نمری که «مفتاح تاریخ شرق» بشمار آمده، چنین نوشت. «... به عقیده من، دلیل اصلی، شرایط آب و هوا به انضمام شرایط زمین و مخصوصاً وجود پهنه های بزرگ بیابانهایی است که از صحرای افریقا تا عربستان و ایران و هند و تاتارستان تا مرز تفرع ترین فلاتهای آسیا، گسترده شده است، آبیاری مصنوعی در این نواحی شرط اساسی کشاورزی است و این امر به عهده جماعتها، ایالتها و حکومتهای مرکزی است...» (از نامه مورخ ششم ژوئن ۱۸۵۳).

و باز در جواب این نامه، مارکس بدوست خود چنین مینویسد. «... آنچه که حالت رکود این قسمت از آسیا^۳ را - رکود علیرغم تشنجات بی هدفی که سطح سیاسی را در بر می گیرد - کاملاً توضیح می-

۲. این نامه و سایر نامه های متبادل بین آندو که در صفحات بعد مستخرجاتی از آنها را نقل خواهیم کرد تماماً از نوشته آقای «توکی» آورده ایم که وی نیز آنها را از متن آلمانی و از مجموعه Marx - Engels Briefwechsel و به ترتیب از صفحات ۵۷۴ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ نقل نموده است. F. Tokei: Le Mode de Production Asiatique dans l'oeuvre de K. Marx et F. Engels: a Pensee: Avril 1964 P. 7-55.

۳. منظور هندوستان است.

دهد، دو نوع اوضاع و احوال است که متقابلاً سبب تقویت یکدیگر میشوند، ۱- خدمات عمومی (کارهای عام‌المنفعه) امری است به عهده حکومت مرکزی. ۲- در کنار حکومت مرکزی، مجموع امپراطوری- صرف نظر از چند شهر بزرگ- به روستاهایی تجزیه میشود که دارای سازمان کاملاً مشخصی هستند و تقریباً دنیای کوچکی را تشکیل می- دهند. «پوتای» (رئیس دهکده)^۱، اغلب یادگاری از اعصار کهن است. در بعضی از این جماعتها، زمین دهکده ها بطور اشتراکی کشت و زرع میشود و در اغلب آنها هر متصرف مزرعه خود را میکارد... این اجتماعات شاعرانه که جز مراقبت شدید از مرزهای دهکده شان در برابر دهکده مجاور کار دیگری ندارند، هنوز هم تقریباً بطور کامل در مناطق شمال غربی هند که انگلیسیان فقط اخیراً به آنجا رسیده اند وجود دارند، به گمان من برای استبداد را کد شرقی، اساسی محکم تر از این نمیتوان تصور کرد...» (از نامه مورخ ۱۴ ژوئن ۱۸۵۳).

و در «نیویورک دیلی تریبون» شماره ۲۵ ژوئن ۱۸۵۳ تحت عنوان (The British rule in India) مقاله زیر را به امضای او می- خوانیم، «آب و هوا و شرایط سرزمینی و مخصوصاً پهنه وسیع بیابانها که از صحرای افریقا، از طریق عربستان و ایران و هند و تاتارستان تا مرتفع ترین فلاتهای آسیا، دامن خود را گسترانیده اند، سبب

۱. قابل توجه آقای دیاکونف که در صورتیکه مصلحت ندانند میتوانند

با «ویس پتی» و «دهیو پتی» در سازمان دهکده های مانثائی و مادی وهخامنشی مقایسه نمایند.

پیدایش آبیاری مصنوعی به وسیله کانال‌ها و مؤسسات آبیاری شد که پایه کشاورزی شرقی را تشکیل می‌دهد. همچنان که در مصر و هندوستان، طغیانهای آب را بمنظور حاصلخیزی زمین مورد استفاده قرار میدادند، در بین‌النهرین و ایران و غیره، از آب‌بھائی که دارای بستر مرتفع هستند برای آبیگری کانال‌های آبیاری استفاده می‌نمایند. این ضرورت حاد یعنی لزوم استفاده اقتصادی از آب بوسیله جماعتها که در غرب، مباشرت آزاد را بسوی همکاری و تعاون داوطلبانه (مانند فلاند و ایتالیا) سوق داده است، در شرق که تمدن در سطح پائین‌تری قرار داشته و وسعت سرزمین‌ها بیش از آن حد بوده که همکاری داوطلبانه ممکن شود، همان ضرورت، دخالت قدرت مرکزی حکومت را ایجاب کرده است. . . .»
و در معروف‌ترین کتاب او چنین می‌خوانیم .

«توزیع آب در هندوستان یکی از پایه‌های مادی قدرت مرکزی و استیلاي آن بر سازمانهای کوچک تولید جماعتی است سازمانهایی که پراکنده و فاقد ارتباط با یکدیگرند - فاتحان مسلمان هند، این نکته را بهتر از جانشینان خود - انگلیسیان دریافته بودند. کافی است قحطی ۱۸۶۶ را که در منطقه اوريسا در بنکال به قیمت جان بیش از يك ميليون هندی تمام شد، یادآوری نماییم .»^۱ و در همان اثر باز می‌خوانیم . « این جماعت‌های کوچک هندی که میتوان رد آنها را تا قدیم‌ترین اعصار بدست آورد و هنوز هم قسمتی وجود دارند، بر اساس

1- Capital: (trad: Molitor. ed: Costes. Paris 1946):

Livre I, Tome III, P. 204.

تملك عمومى زمين ، براساس انضمام بيواسطه كشاورزى و حرفه ها و براساس يك تقسيم كار تغيير ناپذير . . . بنا شده اند. اين جماعتها كه بر روى زمينى به وسعت يكصد تا يكهزار آكر مستقر هستند ، سازمان هاى توليدى كاملى را تشكيل مي دهند كه از عهده جميع حوايج خود بر مي آيند قسمت اعظم محصول بمصرف بيواسطه جماعت اختصاص مي يابد و بهيچوجه شكل كالا بخود نمى گيرد به نحوى كه توليد مستقل از تقسيم كارى است كه در اثر مبادله در مجموع جامعه هندى بوجود آمده است . تنها آن قسمت از محصول كه اضافه بر مصرف است بصورت كالادرمى آيد و ابتداً در اختيار دولت قرار مى گيرد كه از قديم ترين زمانها قسمتى از آن را بعنوان رانت زمين بصورت جنس دريافت مي دارد . اين جماعات در بخشهاى مختلف هند ، شكلهاى متفاوت بخود مى گيرند . در ساده ترين صورت ، جماعت ، زمين را بطور مشترك كشت و زرع مي كند و محصول را بين اعضاى خود تقسيم مينمايد ، در حاليكه هر خانواده در مسكن خود بكارهاى خانگى از قبيل ريسندگى ، بافندگى و غيره اشتغال دارد ... سادگى سازمان توليدى اين جماعات كه از عهده تمام حوايج خود بر مى آيند ، دائماً به همين صورت تكرر ميشود و اگر يكمبار بر حسب اتفاق يكي از آنها از ميان برود ، مجدداً در همان محل و با همان نام يك جماعت جديد تشكيل مى يابد و اين امر كليد رمز تغيير ناپذيرى جامعه آسيائى را بدست مى دهد ، تغيير ناپذيرى كه به وجهى شكفتى آور ، با انحلال و تشكيل مجدد دولتهاى آسيائى و تغييرات پي در پي سلسله هاى سلطنتى متناقض است بنيان عناصر مهم اين جامعه از تأثير تمام تشنجات قلمرو سياسى دور و بر كنار

می ماند...)^۱

وایضاً در همان کتاب می گوید. «این ضرورت محاسبه دوره های طغیان رود نیل بود که نجوم مصری را بوجود آورد و در عین حال از طریق مدیریت امور کشاورزی سبب استیلا و سلطه فرقه کاهنان گردید...»^۲

... ولی جان کلام و نکته حساس در تئوری «وجه تولید آسیایی»، عبارت از بحث درباره منشأ دولتهای شرقی است، همان مطلبی که سرانجام کار را به مباحثات لنینگراد کشانید. واضعین نظریه مذکور، با تکیه بر ضرورت مباشرت در امر آبیاری و عدم امکان مباشرت فردی در این مسئله حیاتی، به استنتاج پرداخته، تأثیر این امر را در پیدایش «دولت» و «طغیان» در مشرق زمین مورد بررسی قرار میدهند، به عقیده آنان، در تحول تاریخی اروپا، تجزیه جماعت بدوی - در اثر رشد قوای تولیدی - و تقسیم آن به دو طبقه متخاصم «برده داران» و «بردگان» و تعارض منابع و مبارزه آن دو طبقه، سبب و منشأ پیدایش دولت بوده که از همان آغاز دستگاهی است متعلق به یک طبقه که برای حفظ تعادل و نظم اجتماعی به سود برده داران در برابر بردگان بکار برده میشود و حال آنکه در تحول تاریخی شرق، دولت از منشأ دیگری نشأت می یابد که با منشأ ارزیابی آن بکلی متفاوت است.

به عقیده واضعین نظریه وجه تولید آسیایی «مباشران امر»

1- Capital: Liv. I, Tome II, P. 258. 260.

2- Capital: Live I, Tome III, P. 203.

آبیاری « یعنی متصدیان منافع عمومی جماعت ، نطفه اولیه دولتهای شرقی را تشکیل داده‌اند و از استحاله تدریجی آن مباشران و تبدیل آنان به طبقه حاکم بر جماعت ، دولت پدیدار گشته است و بصورت دستگامی مافوق اجتماع و مسلط بر جامعه درآمده است و این استحاله در زمانی کم و بیش طولانی صورت گرفته است . نخست « جماعت » بوده است و عده‌ای « خادمان » و « مباشران امور » آن ، در مراحل بعد همگام با افزایش تولید و ترقی میزان بازدهی کار انسانی ، « جامعه و مباشر » کم کم جای خود را به « تابع و متبوع » و « نگاه به محکوم و حاکم » و سپس به « استثمار شونده و استثمار کننده » واگذار کرده‌اند و پایه پای این تغییرات ، اختلاف در سطح ثروت و مستمند و غنی پدیدار گشته و به نوبه خود تقسیمات ثانوی و گروههای اجتماعی (کاست ها) را بوجود آورده است . مسئله مهمتر از آن است که در بدو امر جلوه میکند ، یکبار دیگر توجه کنیم : در شکل اروپایی تکامل ، نخست جامعه به طبقات تقسیم میشود و سپس از تعارض منافع طبقات ، دولت نشأت می‌یابد . ولی در شکل شرقی تطور ، نخست دولت پدیدار میشود ، دولتی از مباشرات امور عمومی که خود ، یک طبقه است و پدید آمدن آن نخستین تقسیم جامعه به طبقات میباشد بعبارت روشن تر ، با پدید آمدن دولت ، جامعه به دو طبقه ، طبقه حاکم و طبقه تحت حکومت یا طبقه استثمار کننده و طبقه استثمار شونده ، تجزیه میشود و کاستهای مختلف پدید می‌آیند . چند متن ساده زیر ، منشأ دولت شرقی را در تئوری وجه تولید آسیایی نشان میدهد .

« چگونگی ایفای وظیفه اجتماعی (Fonction sociale) در طول

زمان توانسته است به تسلط بر جامعه منجر شود؟ چگونه در آنجا که شرایط مساعد بوده است، خادم اولیه به مخدوم مبدل شده است؟ و چگونه این مخدوم به قیافه مستبد یا ساتراپ شرقی... درآمده است؟ در اینجا آنچه مهم است این است که مشاهده می‌کنیم، درهمه جا، ایفای يك وظیفه اجتماعی، پایه و اساس سلطه سیاسی است و این سلطه سیاسی در طول زمان تا آنجا امتداد یافته که ایفای همان نقش اجتماعی ادامه داشته است. از حکومت‌های مطلقه در ایران و هند که به تعداد کثیر در طول تاریخ در پی هم آمده و رفته‌اند، هر يك بخوبی می‌دانست که قبل از هر چیز «مباشر عمومی امر آبیاری دره‌ها» است، امری که بدون آن هیچ کشت و زرع امکان پذیر نیست. انگلیسیان بصیر، این نکته را در هندوستان دریافتند و کانال‌های آبیاری و بندها را بحال خود گذاشتند تا ویران شد و سرانجام اکنون در اثر تجدید منظم قحطی‌هاست که متوجه شده‌اند، آنها یگانه فعالیت را رها کرده‌اند که می‌تواند به سلطه آنها بر هند جنبه مشروع بدهد، لاقلاً بهمان میزانی که اسلافشان از آن برخوردار بودند.^۱ و نیز. «صورت ابتدایی تقسیم کار در میان هندیان و مصریان... سبب پیدایش کاستها میشود...»^۲ چنانکه می‌بینیم در تئوری وجه تولید آسیایی، از استحاله تدریجی «مباشران امر عمومی آبیاری دره‌ها که بدون آن هیچ نوع زراعتی ممکن نیست» دولت نشأت می‌یابد. در اینجا نه از تقسیم جامعه اولیه

1- Anti-Duhring: ed. sociale: P. 211-212.

2- Ideologie allemande: ed. sociale: P. 187.

به « بردگان » و « برده داران » خبری هست و نه از بعثت دولت از تعارض منافع آن طبقات .

در « آنتی دورینگک » مؤلف با بیانی دور از هر گونه ابهام نشان میدهد که در جوامع شرقی از « بردگان » در مناسبات تولیدی ، اثری نیست ، او بردگی را به دو نوع « بردگی خانگی » و « بردگی تولیدی » تقسیم می کند و نتیجه می گیرد که استفاده از بردگان در مناسبات تولیدی که صفت مشخص نظام یونان و روم است ، در مشرق زمین وجود نداشته و از « بردگان تولیدی » جز بطور استثنایی و در قلمر و محدود معابد و دربارها ، اثری دیده نشده است و نقش بردگان خانگی در تولید کالا ، بسیار ناچیز و غیر مستقیم بوده است^۱ بعقیده وی ، بردگی خانگی در شرق ، امری سوای برده داری تولیدی است ، « در شرق ، برده اساس تولید مستقیم نیست ، بلکه تأثیر او در تولید ، غیر مستقیم و بعنوان عضو خانواده (بردگی پدرسالاری) است . . . »^۲ و سرانجام با

۱. تنها استثنائی که بر این نظر « فردریک انگلس » میتوان ذکر کرد و البته امری استثنائی و منحصر بفرده است ، استفاده از کار بردگان توسط افراد و مؤسسات خصوصی برای تولید کالا در زمان خلافت عباسیان است . چنانکه میدانیم در آن دوره ، عده کثیری برده را برای تهیه نمک طعام در اطراف بصره مجتمع و بکار وا داشته بودند و همین امر منشأ شورش بزرگ بردگان شد که سالیانی بطول انجامید و این ، موردی منحصر در تاریخ ایران و بن النهرین است . بخوبی میتوان حدس زد که نویسنده « آنتی دورینگک » از این جریان بی اطلاع بوده است ولی تردیدی نیست که اگر مطلع هم میشد تغییری در نظریه خود نمیداد ، بلکه آنرا بعنوان یک استثنا و موردی نادر ذکر می کرد .

توجه به تمام مراتب فوق است که مارکس در یکی از معروفترین و مهمترین آثار خود (Introduction Generale a la Critique de l'economiepolitique (1857)

چندین سال پس از آغاز مطالعات شرقی، وجوه مختلف تولید را در دورانهای تکامل تاریخی به چهار وجه آسیائی (یونان و روم) فئودالی و بورژوازی تقسیم کرده است.^۱

چنین بود ثنوری حاکم بر شرق شناسی شوروی و نظر گاه مستشرقین آن کشور تا سال ۱۹۳۱.

مطلب را در همین جا قطع می‌کنیم و بسراغ مباحثات لنینگراد می‌رویم و فقط اضافه می‌نمائیم که مؤسس دولت شوروی نیز تا پایان، عمر پیر و «نظریه وجه تولید آسیائی» بود و غیر از اشارات متعدد در مقاله‌ای که در اواخر ۱۹۱۴ در انسیکلوپدی گرانات (Encyclopaedia Granat) نوشته، وجوه تولید را در دورانهای مختلف بهمان چهار وجه مذکور تقسیم نموده است.^۲ این یادآوری هم لازم است که در این مقام به صحت و سقم ثنوری وجه تولید آسیائی و عقاید واضعین و پیروان آن کاری نداریم. و آنچه مورد توجه ماست روشن ساختن «دستور

1- K. Marx: oeuvres. (Trad. M. R. ubel.) Tome I: (Introduction Generale a la critique...) P, 261 (ed G Il imard, Bib. pleiade. 1965)

۲. به نقل از «کارل ویت فوگل»

Karl A. Wittfoegel: Oriental Despotism Yale University: 1964: P. 378

بحث « در جریان « مباحثات لنینگراد » است که ما با تئوری مغلوطنی که بعنوان نتیجه مباحثات عرضه شد و یا درست تر بگوئیم با انطباق آن تئوری بی اساس ، با تاریخ ایران باستان کار داریم .

از ۱۹۲۵ به بعد ، تئوری وجه تولید آسیائی در شوروی برای حکومت وقت تولید مزاحمت‌هایی می نمود ، نباید تصور کرد که این مزاحمتها تنها به سبب اشارات نامطبوع به « دولتی که خود ، يك طبقه است » و « طبقه حاکم مرکب از مباشران امور عمومی » و « دولت کارمندان » و تبدیل « خادم به مخدوم » و کنایاتی از این قبیل بوده است . آنچه تئوری مذکور را در وضع خطرناکی قرار داد . این بود که در اوضاع واحوال بحرانی سالهای بین ۱۹۲۶ و ۱۹۲۹ ، آن نظریه قدیمی با مسائل سیاسی روز تماس مستقیم پیدا کرد و عمیقاً و بدون امکان مصالحه در برابر سیاست شرقی استالین (در چین) قرار گرفت ، سیاستی که در آن سالها به شکست قطعی منتهی بود ، تئوری مذکور ، غلط . بودن اساس تحلیل های استالین را در مورد ساختمان جامعه چینی نشان میداد ، بر حسب اتفاق (یا غیر اتفاق ؟) در آن سالها ، مقالات و رسالات مهمی درباره تئوری وجه تولید آسیائی و انطباق آن با تاریخ باستانی شرق انتشار یافته بود که یکی از آنها مجموعه کامل مقالات و نوشته های واضعین نظریه مذکور درباره چین و هندوستان بود که توسط ریازانوف (Riazanov) مدیر مهمترین انستیتوی علوم اجتماعی شوروی از میان آثار و مؤلفات آنها گردآوری و طبع شد ، ولی مهمتر از آن ،

مقالاف پروفسور وارگا بود که برای نخستین بار تئوری مذکور را برای تحلیل باستانی چین بکار برد. وی طی دو مقاله که یکی را در مجله «بلشویک» و دیگری را در نشریه رسمی کمینترن منتشر ساخت، اظهار عقیده نمود که مباشرت امور مربوط به آب، اعم از اقدامات استحقاقی (جلوگیری از طغیان آب) و تدابیر استحصالی (حفر کانالها بمنظور آبیاری) مسئله اساسی جامعه قدیم چین و عامل اصلی در چگونگی تحولات تاریخی آن سرزمین بوده است. . . . در چنین اوضاع و احوالی است که می بینیم، برای نخستین بار تئوری چند از نویسندگان آن کشور، از جمله آقا «یولک» (Yolk) و آقای «استرووه» (Strouve) (فعلا آکادمیسین استرووه که خوانندگان تاریخ ماد، با نام او کاملاً آشنا هستند چه آقای دیاکونف در موارد متعدد ایشان را به شهادت طلبیده اند) به نشر مطالبی در باره تاریخ چین پرداختند که بی سابقه و تغییر آشکار تئوری سابق بود و از آن چنین بر می آمد که مراحل سه گانه بردگی، فتوالیسم و بورژوازی، خط سیر تاریخی تمام جوامع بشری بوده است. نویسندگان مذکور ادعا کرده بودند که منظور واقعی واضعین تئوری وجه تولید آسیائی «چنان» بوده، بلکه «چنین» بوده است. گروه «یولک - استرووه» با اعتراضهای سخت پروفسور «وارگا» روبرو شدند که آنها را شدیداً مورد ملامت قرار داد و متذکر شد که اگر منظور واضعین تئوری مذکور «چنین» می بود و «چنان» نمی بود، خودشان آنقدر دارای استعداد بوده اند که بتوانند بصورت مورد ادعای استرووه مطلب را بیان کنند ولی هنگامیکه استالین، آشکارا از نظریه یولک و استرووه جانبداری کرد، موضوع بفرنج شد و کار به بن بست

کشید. در چنین شرایطی بود که پروفیسور وارگا، خواهان سامان دادن يك بحث و انتقاد رسمی درباره نظریه «وجه تولید آسیائی» شد، پیشنهادی که بیدرتک مورد قبول واقع و در پی آن در فوریه ۱۹۳۱ کنفرانس مذکور منعقد گردید.

«دیالوگ آتن و دیالوگ لنینگراد»: اگر برای «دیالوگ نوع افلاطونی» دو طرف متساوی‌الحقوق با برابری کامل احترامات لازم بود و نتیجه دیالوگ، از پیش معلوم نمی‌گشت بلکه نتیجه، همان بود که از کوشش صادقانه و متقابل طرفین مباحثه و در اثر «وضع» و «نفی» پی‌در پی و در پایان بحث بدست می‌آمد، در دیالوگ نوع «استرووه - استالین» فقط يك طرف کافی بود و احتیاج به «وضع» و «نفی» و «جمع» نبود، زیرا «حکم» شده بود که مباحثه کنندگان (؟) نتیجه‌معینی را اعلام دارند. این است که می‌بینیم در کنفرانس مذکور، هیچیک از طرفداران نظریه «وجه تولید آسیائی» و حتی پیشنهاد دهنده اصلی یعنی «پروفیسور وارگا» را به مباحثه (؟) راه ندادند، در کنفرانس اساساً از «قدیمی‌ها» احدی دعوت نداشت و کنفرانسی بود یکپارچه، و در چنین محکمه‌ای بود که تئوری مذکور بطورغیابی و بدون حضور و کلای مدافع محکوم به مرگ شد و حکمی صادر گردید که نه قابل واخواهی و نه فرجام‌پذیر بود. و نیز از همین جا بود که شالوده يك تئوری جدید برای مطالعه در تاریخ شرق گذارده شد. در «مباحثات لنینگراد» تاریخ محکوم گردید که بر طبق الگوهای معین تحول یافته بوده و بدون استثناء، چه در شرق و چه در غرب، از مراحل سه‌گانه (بردگی، فئودالیسم و بورژوازی) عبور نموده بوده

باشد . . . از این پس مورخان و جامعه شناسان و شرق شناسان آن کشور در وضع و موقع غم انگیزی قرار می گیرند، آنها موظف میشوند که برای تمام کشورهای شرقی يك دوره اقتصادی برده داری «کشف» کنند. از این پس دیگر «تحقیق» در تاریخ جای خود را به «تطبیق» واقعیات با فرضیات میدهد. . . از این پس رفتار جامعه شناسان و شرق شناسان در آن کشور (و نیز در چین کنونی) با حقایق تاریخ شرق، یاد آور رفتار هراس انگیز پروکروست (Procruste) با مسافران تیره بخت است. آنها نیز تاریخ شرق را بر روی دو قالب آهنین خود (بردگی، فئودالیسم) قرار میدهند اگر از قالب زیادتر آمد، قسمتهای زاید را اره میکنند و چنانچه کوتاه تر آمد، ازهرسو آنرا می کشند تا با قالب برابر شود^۱

در آغاز « . . . کنفرانس لنینگراد نتیجه گرفته بود که وجه تولید آسیائی همان فئودالیسم بشمار میرود. . . تا آنکه در ۱۹۳۴ - آکادمیسین کووالف (Kova lev) پیشنهاد کرد که وجه تولید

۱. « پروکروست » یا « پروکوست » راهزن افسانه ای یونان بود بر سر راه آتن. و وی تنها به غارت اموال مسافران قناعت نمی کرد بلکه آنها را باشکنجه ای دردناک به قتل میرساند، پروکوست دو تخت خواب از آهن ساخته بود، یکی کوتاه و دیگری دراز، مسافران بلند قد را بر تخت خواب کوتاه می خوابانید و قسمتهایی از بدن آنها را که از تخت خواب خارج قرار میگرفت اره می کرد و در مورد مسافران کسوتاه قد بعکس عمل می نمود و آنها را بر تخت خواب دراز قرار میداد و اعضا و جوارح آنها را ازهرسو میکشید. سرانجام « تزه » مردم را از شر او خلاص کرد و با همان شکنجه به قتلش رسانید.

آسیائی را يك نوع شرقی از نظام بردگی بشمار آورند . از آن تاریخ تا امروز نظر گاه رسمی تاریخ نگاری شوروی چنین است و این همان نظر گاه آکادمیسین استرووه است که در ۱۹۴۰ مقاله‌ای مشتمل بر ده اصل به رشته تحریر درآورد، همان مقاله‌ای که با استقبال فراوان به عنوان آنکه «کار وجه تولید آسیائی را یکسره کرده است ؟» روبرو شد و نیز این همان نظر گاه کنفرانس مورخان شوروی متخصص در تاریخ دوران باستان است که در ۱۹۵۲ منعقد و گزارشهای آن در ۱۹۵۳ منتشر گردید.^۱

واکنون چه خوب راهنمایی می کند آقای «کوئومو-جو» (Kouo Mo jo) ضمن نوشته خود درباره «جامعه برده‌داری چینی» که در مجله «تحقیقات بین‌المللی» (شماره دوم - سال ۱۹۵۷) به چاپ رسانده است. آنجا که می فرماید: «يك مرحله برده‌داری دارای ضرورت مطلق است و حال آنکه متون در این باره تقریباً خاموشند، باید باستان‌شناسی را به حرف زدن واداشت . . .»^۲ و چه خوب به کار بسته‌اند این راهنمایی را آقای دیا کونف که نه تنها از موجودات بی‌زبان، اقرار کشیده‌اند،

1- Jean - Chesneau: La Mode de Production Asiaticque: Quelques perspectives de recherche: La Pensee: Avril 1964, P. 38.

۲. نقل از:

Pierre Vidal Naquet: Karl Wittfogel.: Le concept de « Mode de Production Asiaticque »: Annales: Mai - Juin 1964: P. 545.

بلکه در برابر موجودات زباندار و حتی زبان‌دراز- آن هم به تعداد یک لشکر- نیز بخوبی از عهده برآمده‌اند و سی هزار واندی لوحه‌های گلین تخت جمشید را، زبان بریده به کنجی افکنده‌اند و سپس هر چه خواسته‌اند از آنها اعتراف گرفته‌اند...

این قسمت را با یادآوری یک مطلب به پایان برسانیم و به سراغ «تاریخ ماد» برویم، آقای دیاکونف از اینکه «هر تسفلد» نظام ایران هخامنشی را فتودالیت به شمار آورده است سخت به هم برآمده و او را مورد ملامت قرار داده است.

در این مورد ما هم به آقای دیاکونف حق می‌دهیم، واقعاً خطای بزرگی است، درباره نظام هخامنشی سخن از فتودالیسم به میان آوردن و داریوش را مظهر و نماینده سینیورهای فتودال دانستن، و چنین خطایی بر چنان دانشمندی البته نابخشودنی است... و باین مطلب هم فعلاً کاری نداریم که خطای بزرگتری است، نظام مذکور را به قالب «برده‌داری» بردن و حوادث سال ۵۲۲ ق م را چیزی از نوع شورش غلامان رومی معرفی کردن و داریوش را در ردیف «کراسوس» و «فیلیپ عرب» و نماینده و مظهر طبقه برده‌داران جلوه دادن... از این همه بعداً بحث خواهیم کرد.

نکته‌ای که فعلاً می‌خواهیم متذکر شویم، این است که آقای دیاکونف خودشان نیز در معرض این خطر بوده‌اند که نظام هخامنشی را همچون پرفسور هر تسفلد یک نوع فتودالیسم به شمار آورند و اگر به این چاله نیافتاده‌اند فقط به خاطر این است که چاپ کتاب ایشان مربوط به سال ۱۹۵۶ است و چنانچه آن را در سال‌های بین ۱۹۳۱ و ۱۹۳۴

منتشر ساخته بودند - یعنی در سالهایی که به موجب تصمیم اولیه کنفرانس لنینگراد مقرر بود نظامهای باستانی شرق را نوعی فتودالیسم بشمار آورند - تردیدی نیست که در آن صورت ایشان هم - با اختلاف در تئوری و نظر گاه - به همان راه هر تسفلد می رفتند و در آن حال چه بسا به جای فتاوی آکادمیسین استرووه، قسمتهایی از استنتاجات هر تسفلد را آگواه می آوردند.

اینک به بررسی اجمالی تاریخ ماد بپردازیم و نخست روش مؤلف را در این کتاب مورد توجه قرار دهیم.

روش تحقیق: در اینجا بهتر است قلم را به دست خود ایشان بدهیم که با عباراتی رسا، روش خود را چنین تشریح می کند، «... قلت فوق العاده منابع و یک جانبه بودن آنها و اختلاف و تضاد عجیبی که در مورد تاریخ برخی اعصار در میان آنها وجود دارد، هر پژوهنده‌ای را ناگزیر می‌سازد که عرصه فرض و گمان را بسط دهد. در هیچ یک از تاریخهای عهد عتیق به قدر تاریخ ماد، این همه اظهار نظرهای گوناگون وضد و نقیض و غالباً بی‌اساس و عجیب و غریب به عمل نیامده است. بدیهی است که کتاب حاضر نیز از فرض و حدس عاری نیست، گرچه مؤلف کوشیده است تا توسن حدس و گمان را مهار کند و فرضیات خویش را بر مدارک بسیار مثبت و بی‌غرض مبتنی سازد، ضمناً هر بار که استنتاجی بر پایه فرض و حدس باشد مؤلف تذکر داده است تا نتایجی که بر مبنای استوار قرار ندارد، به خواننده تحمیل نگردد». بالطبع جریان ظاهری ۱- مع الاسف در مورد فرضیات اساسی بخصوص آن فرضی که مؤلف،

وقایع را که مؤلف به یاری استنتاج بیان کرده، نمی‌توان از هر جهت درست و بی‌نقص پنداشت.^۱ . . . مؤلف در بیان و احیای جریان تکامل اجتماعی ماد با دشواریهای بزرگ روبرو شد و با قلت فوق‌العاده مطلب و منابع مصادف گشت. «با این حال تئوریهای علمی نقطه اتکای محکمی برای شخص محقق می‌باشد. اوضاع و احوالی که هم‌عنان پیدایش جامعه برده‌داری بوده‌است و نخستین گامهایی که جامعه مزبور در طریق تکامل برداشته به‌حدی مورد مذاقه نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که بمحض در دست داشتن چند مدرک پراکنده و آثار و امارات غیر مستقیم و غیره می‌توان جریان و مشی تکامل را چنانکه تقریباً موافق با حقیقت باشد - بطور کلی - مشخص نمود و پیشرفت هر مرحله را جداگانه معین کرد.»^۲ (از صفحات ۵۹۴ مقدمه مؤلف).

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این کتاب موضوع مطالعه «بررسی

←

پایه تمام استنتاجات خود قراردادده و جمیع حوادث را با آن تطبیق نموده‌اند، تذکری دایر بر فرضی و حدسی بودن آن نداده‌اند، سهل است آن را یکسره از قلمرو فرض و گمان خارج دانسته، امری بدیهی و تردید ناپذیر جلوه‌گر ساخته‌اند. از قدم نخست يك امر مسلم است و آن برده‌داری بودن جوامع ماننایی و مادی و هخامنشی.

۱- اگر استنتاجات فقط در مورد «جریان ظاهری وقایع» بود چنانچه مؤلف تذکری هم نمی‌دادند چندان لطمه‌ای وارد نمی‌آمد و تاریخ ماد را از مسیر واقعی خود خارج نمی‌ساخت، افسوس که استنتاجات، مربوط به بطون و بنیانهای اقتصادی - اجتماعی است.

۲- تأکید در اینجا و در هر جای دیگر این مقاله از منتقد است اگر در موردی جز این باشد یادآوری خواهد شد.

اوضاع واحوال که همعنان پیدایش دولتهای مانثائی ومادی وهخامنشی بوده، نیست، بلکه تطبیق آن دوره هاست با «اوضاع واحوالی که همعنان پیدایش جامعه برده داری بوده است». . . . مؤلف از همان قدم اول، این فرض را که اوضاع واحوال جوامع مذکور همعنان با پیدایش برده داری بوده است، به صورت يك اصل و به عنوان معیار و مقیاس می پذیرد. نتیجه اتخاذ چنین روشی آن شده است که آقای دیا کونف « آنچه را که خود احتیاج به اثبات دارد به جای دلیل به کار برده است.»^۱

خواننده که به اعتماد «آکادمی نائوک» اعتباری برای کتاب قائل است، نزد خود می اندیشد که لابد مؤلف از مطالعه در احوال آن جوامع به چنین نتیجه ای رسیده و خواسته است آن را در مقدمه یاد آور شود، پس به خود وعده می دهد که دلایل و مدارکی که مؤلف را به نتایج کلی فوق رسانده است، در کتاب خواهد یافت. اما دریغ! هرچه در متن و حواشی جستجو می کند حتی برای نمونه هم يك دلیل به او عرضه نمی شود و در عوض، آنچه خود احتیاج به اثبات دارد، در همه جا به جای دلیل در برابر او گذاشته می شود و به فواصل اینجا و آنجا و گاه بدون هیچ گونه تناسبی، جملاتی را می بیند که مانند وصله ناجور به متن چسبیده است.

جای تأسف است که دانشمندی جامع الشرایط چون آقای

۱- جمله از آقای دیا کونف است که در مقام انتقاد از «هرتسفلد» بیان

میخائیلویچ با آن وسعت معلومات و آن همه مدارك و امکانات در يك کار علمی، از قدم اول، روش علمی تحقیق را به دور افکنده‌اند و به جای آنکه ابتدا روابط و مناسبات تولیدی را در جوامع ماننا و مادوه‌خامنشی مورد بررسی قرار دهند و شرایط حاکم بر اقتصاد کشاورزی و حرف و مبادلات و وضع مالکیت زمین و حق انتفاع آن و روابط جماعات کشاورزی با زمین و نحوه توزیع محصولات و ملاك آن توزیع و روابط دولت با دهقانان و سایر اهالی کشور و کیفیت مالیاتها و طریقه وصول آنها و بیکاری کشوری و لشکری و مسائلی از این قبیل را دور از هر گونه پیش‌داوری، بررسی نمایند و آن‌گاه اگر در چنین مجموعه‌ای یعنی در مناسبات تولیدی اجتماع و بنیادهای آن، با اقتصاد بردگی و «بردگان» و «برده‌داران» روبرو گردیدند و وجود آنها را تشخیص دادند به استنتاج بپردازند و نظام آن جوامع را برده‌داری به حساب آورند، و تنها پس از طی این مراحل، در مواردی - آن هم با رعایت جوانب احتیاط - به قیاس و تشبیه متوسل شوند، درست در جهت عکس حرکت کرده‌اند و ساختمان خانه را از سقف شروع نموده‌اند یعنی ابتدا وجود نظام برده‌داری را امری مسلم و قطعی گرفته‌اند و آن‌گاه با استناد به آن، به استنتاج و توضیح مسائل پرداخته‌اند و نتیجه آن شده که خانه اصلا پای بست ندارد و عجب‌تر آنکه مناظری از زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران بین قرن هشتم تا چهارم قبل از میلاد که مؤلف در ذیل عنوان برده‌داری، بسته و گریخته به دست می‌دهند، هیچ باقضاوت‌های قبلی ایشان سازگار نیست، سهل‌است، درست در جهت عکس آن قضاوت‌هاست و بررد آنها دلیل است.

خواننده در اینجا با نظامی روبرو می‌شود که در آن تقریباً اثری از مالکیت خصوصی زمین به چشم نمی‌خورد و هر چه هست «حق انتفاع» است که آن هم نه به افراد، بلکه به گروه‌های کشاورزان تعلق دارد که به صورت جماعات در واحدهای ارضی پراکنده، به کشت و زرع مشغولند و در هیچ‌جا نه اثری از خصوصیات نظام فئودالی می‌بینند و نه نشانه‌ای از سازمانهای تولیدی برده‌داری، و در بالای سر جماعات و چند نهر عمده «دولت» را می‌بینند با تمام صفات و مشخصاتش و نظام اداری متمرکز و سامان یافته‌اش، و در جماعات، کشاورزان را می‌بینند که به سپاهیگری فراخوانده می‌شوند.

ولی با این همه مؤلف پی در پی با خواننده از نظام برده‌داری سخن می‌گوید و به مناسبت - و اغلب بی‌مناسبت - آن قدر این جمله و نظایر آن را تکرار می‌کند که رفته رفته مطلب ملکه ذهن خواننده می‌شود و هم در چنین کتابی است که مؤلف از دست «هر تسفلد» ناله سر می‌دهد و از «لحن تلقین آمیز» او شکوه می‌کند!

باری، برای اینکه ببینیم چگونه ایشان آنچه را که خود محتاج اثبات است، به جای دلیل به کار برده‌اند، به این مشتی موارد که نمونه خروار است توجه کنید و بنگرید چگونه ادعا بر جای دلیل نشسته است.

... در آغاز هزاره اول ق. م. جامعه مزبور (ماد) وارد مرحله جدیدی شد و دوران پیدایش طبقات و ایجاد جامعه برده‌داری آغاز گردید... (صفحه ۱۷۸) چرا؟ به چه دلیلی؟ هر چه در پی و پیش عبارت جستجو کنید دلیلی نخواهد یافت بلکه برعکس، مؤلف در پس

همین جمله می گوید. چون در این مورد هیچ دلیل و مدرکی نیافته است به استنتاج کلی پرداخته است. (البته درباره آغاز برده‌داری و زمان پیدایش طبقات که مولف از طریق استنتاج آن را مربوط به هزاره اول ق. م دانسته است و نه درباره اصل موضوع که آن اصلاً احتیاجی به اقامه دلیل و حتی استنتاج ندارد چون از بدیهیات است؟) و موردی دیگر. «... ولی محتملاً این قرابت (قرابت زبانهای پارتی و پارسی)، اهمیت ثانوی دارد و شاید نتیجه تأثیر متقابل زبانهای مادی و پارتی و پارسی در یکدیگر بوده است که دوران اتحاد اداری و نظامی این سرزمینها در پایان زمان بنده‌داری و آغاز قرون وسطی موجب آن تأثیرات گشته بود.» (صفحه ۸۹ و صفحه ۹۰) - قرابت و تأثیر متقابل درست، اتحاد نظامی و اداری هم درست. ولی زمان «بنده‌داری» و «قرون وسطی» از کجا سر بر آورده است؟

و باز می گوید: «کشور ماد در پایان قرن چهارم ق. م. به دو بخش تجزیه گشت، یکی ماد آتردیاتن و دیگری ماد سفلی، در دوران بنده‌داری این دو بخش دیگر هیچگاه متحد نشدند» (صفحه ۹۲) اینجا هم تجزیه صحیح؟ ولی دوران بنده‌داری را از تجزیه و ترکیب چه عناصری و در کدام آزمایشگاه به دست آورده‌اند؟... بیچاره «هرتسفلد» که در این میان تنها بدنام افتاده.

و باز توجه کنید، «... در این نواحی (ماد غربی) بعدها تاسیسات آبیاری پیچ در پیچ تری متداول گشته تکامل یافت - آبیاری - وسیله کارهای زیرزمینی و غیره - ولی دستگاه عظیم و متمرکز آبیاری نظیر آنچه در بابل و مصر پدید آمد و مستلزم وحدت سازمانی

جامعه‌های موجود آن و استفاده کنندگان از آن بود هیچ‌جا ضرورت پیدا نکرد این موضوع در چهارچوب تشکیلات «بنده‌داری» و بعدها «فتودالی» تاثیر کلی در طریق تکامل تاریخی و سرنوشت ماد داشت ... (صفحه ۱۱۰)

در این عبارات از تمام فنون و هنرها اثری هست ولی ما در این مقام به مطالب دیگر کاری نداریم و فقط منظورمان این سؤال است که آن «چهارچوب» که جامعه ماد را در درون آن جا انداخته‌اند از کجا بدست آورده‌اند؟ آیا از پیر و کوست آن را به قرض نگرفته‌اند؟ مطلب دیگر اینکه هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند که چگونه این موضوع (وضع تاسیسات آبیاری متفاوت با مصر و بابل) تاثیر کلی در طرق تکامل تاریخی و سرنوشت ماد داشته است؟ و این تاثیر از چه نوع بوده است؟ مطلبی که اهمیتش تا آنجاست که در سرنوشت مساد تاثیر کلی داشته است، علی‌القاعده ارزش يك اشاره را دارد که مع‌الاسف مولف از آن دریغ ورزیده‌اند.

در صفحه ۳۸۰ درباره رفتار فاتحان هنگام سقوط نینوا چنین نتیجه می‌گیرند. «خاصیت جنگهای دوران برده‌داری چنین بود...» و در صفحه ۵۰۸ «... واقعا جریان سیل ثروت به کشور پادشاهی ماد هم به ناکهان بود و هم فراوان و این خود موجب تشدید تمام تضادهای داخل جامعه برده‌داری ماد گشت و انقراض آن امپراطوری را تسریع کرد...» .. کوئی از انقراض و انحلال امپراطوری روم سخن می‌گوید؟ و نیز، عصر حکومت کیا کسار را باید دوران ثروت‌اندوزی بزرگان ماد و پیدایش اختلاف شدید مالی در آن جامعه و افزایش

تضادها شمرد. ریشه این اختلافات در تناقض اساسی بردگان و برده داری بود «وبه این جمله توجه کنید». . . . بدین طریق زرتشتیگری بصورت نهائی وثابت. . . در واقع مجموع معتقدات فتودالیزم در شرف پیدایش ایرانی بوده است». . . . البته منظور مؤلف از «فتودالیزم در شرف پیدایش» دوران ساسانی است که در تقسیم بندی، سهم فتودالیزم شده است؟

از این جمله و جملات دیگر چنین برمیآید که دوران ماد و هخامنشی «آغاز دوران برده داری» و «برده داری در حال پیدایش» است و دوره اشکانی «دوران برده داری تکامل یافته و در شرف انحلال» میباشد. . . . باید اذعان کرد که انتخاب دوره اشکانی برای برده داری متکامل، بسیار انتخاب مناسبی است زیرا در آنجا مجهولات فراوان و مقدرات بی شمار؟ است! و اکنون به این مورد بسیار جالب توجه کنیم.

« . . . شکی نیست که بردگی در ماننا رایج بود و با مطالعه سطح عمومی تکامل آن اجتماع بوجود آن میتوان پی برد. . . (صفحه ۲۲۲) و اینک مطالعه سطح عمومی تکامل آن اجتماع. . . فرهنگ و تمدن مادی کشور ماننا بطوری که از اشیای گنج مکشوف در سقز برمیآید، در همان سطح تمدن «اورازتو» قرار داشت و از اینجا می-توان استنتاج کرد که ساختمانهای اجتماعی آن دویز همانند بوده اند، جامعه ماننا را میتوان منسوب به دوران بدوی برده داری شمرد؟! » (صفحه ۲۲۲ و ۲۲۳) . . . اگر در کره ماه انسانهای دانشمندی وجود داشته باشند، آیا آقای دیاکونف به آنها اجازه میدهند که با توجه

به ساختمان سفینه های مه نورد اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا که بر آن کره قرار دارند و بر اساس «سطح عمومی تکامل آن دو اجتماع»، وحدت نظام اجتماعی-اقتصادی دو کشور مذکور را استنتاج نمایند؟ و آیا اگر کسی چنین استنتاجی عرضه کند، ایشان نام آنرا «ساده اندیشی» نخواهند گذازد؟... بعلاوه ما اطلاع نداریم که آقای دیاکونف وجود نظام بردگی را در «اورارتو» چگونه ثابت کرده اند. امیدواریم در آن مورد ننوشته باشند. «اشیای کشف شده از تیراخ قلعه نشان میدهد که این کشور در همان سطح تمدن ماننا بوده و از اینجا.. الخ... اگر بخواهیم تمام مواردی که ایشان «ادعا» را بر جای «دلیل» نشانده اند، نشان دهیم، صفحات بسیاری رویاه خواهد شد. فعلا بگذریم، خواننده تاریخ ماد خود در هر گام با نمونه هایی از آن مواجه میشود.

«يك نظام خاص یا مرحله انتقالی و تداخل عناصر دو نظام»؟
 پیروان مکتب «يك الگوئی» که محصولات تاریخ راهمچون مصنوعات کارخانه ای «استانداردیزه» میکنند و برای هر نوع واقعه تاریخی «نورمهای معین» از پیش حاضر و آماده دارند، وقتی در تاریخ به عناصری بر می خورند که با «نورمهای آنها منطبق نیست»، در تصور خود با «اغتشاش» و «تداخل عجیب و غریب عناصر» روبرو میشوند و آنگاه برای فرونشاندن اغتشاش دست به ابتکاراتی میزنند و عناصری را که از يك مجموعه هماهنگ هستند قلع و قمع می نمایند و آنها را بین قالبهای متعدد تقسیم می کنند. تنها به این ترتیب است که آنها میتوانند خود را از شر آن عناصر لجوج و سرسخت راحت سازند و البته

در این میان تلفات سنگین نیز بر آن عناصر وارد می‌آوردند. چنین است رفتار مؤلف تاریخ ماد، هنگامیکه با ویژگیهای آن جامعه مواجه می‌شود.

آقای دیاکونف وقتی با منظره کلی جامعه ایرانی در قرنهای هشتم و هفتم ق. م. (و نیز ادوار بعدی) روبرو می‌گردد، سخت بحیرت می‌افتد، زیرا در برابر خود از یک طرف عناصری را می‌بیند که نمی‌تواند آنها را به جامعه برده داری نسبت دهد (از قبیل سازمان دهکده‌ها، عدم مالکیت خصوصی زمین و وضع توده‌های دهقانان که به جماعت‌های کشاورزی تقسیم شده‌اند و عدم استفاده از کار بردگان در مناسبات تولیدی و عدم مؤسسات خاص نظام‌های بردگی در سطح سیاسی و قضائی) و از سوی دیگر نیز عواملی را می‌یابد که انتساب آنها به جامعه بدوی غیر ممکن است. (از قبیل تقسیم جامعه از روی مبادی ارضی، وجود حکومت و دولت با تمام صفات خود، اختلاف شدید در سطح ثروت و وجود توانگران و مستمندان...). اینجاست که ایشان «تداخل» و «اغتشاش» را که محصول تئوری تاریخی خودشان است به تاریخ نسبت می‌دهند و می‌گویند: «... بدین قرار گمان می‌رود که تقسیمات ارضی و قبیله‌ای و عشیره‌ای و مؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعه طبقاتی در آن دوران به وضع عجیبی متداخل شده و درهم آمیخته و در کنار هم زیسته دائماً بایکدیگر در مبارزه بودند...» (صفحه ۲۴۳)

اگر «تاریخ ماد» را با دقت مطالعه کنید می‌بینید که از پیدایش دولت ما ننا تا حمله اسکندر مقدونی یعنی در حدود پانصد سال، این باشیدگی و اغتشاش ادامه دارد و عناصر مذکور همچنان مشغول تداخل

و همزیستی و مبارزه هستند.

اکنون ببینیم، این اغتشاش و درهم آمیختگی را چگونه تحلیل و تعلیل می‌نمایند. مؤلف به هیچوجه منتظر نمی‌ماند تا پسر فیلیپوس «نظم» را برقرار کند، بلکه خود دست اندر کار میشود و هر يك از عناصر اخلال‌گر را به سلولی روانه می‌سازد، ببینید با چه سادگی سهولتی، «... میتوان گفت که ساختمان اجتماعی سرزمین ماد د قرن قبل از میلاد در مرحله انتقال از جماعت بدوی، به دوره بنده - داری بود، تقسیم جامعه از روی مبادی ارضی در شرف آغاز بود و کشور - های کوچک که فرمانفرمایانی در رأس آنها قرار داشتند ایجاد شده بود، ولی در عین حال تقسیمات عشیره‌ای و قبیله‌ای نیز هنوز کاملاً وجود داشت. ظاهراً وحدت قبایل و وجود اتحادیه قبایل « بطور کلی » هنوز محسوس بود، قشونگیری از قبایل بعمل می‌آمد، بسیاری از فرمانفرمایان عملاً همان سران قبایل بودند، دیگر مقامات سازمان جماعت بدوی نیز وجود داشتند، مانند مجمع خلق (؟) و احتمالاً شورای شیوخ و بزرگان خاندانها بقول اوستای خرد « عرابه سواران » بزرگان و متشخصان عشیرت (یا بقول اوستای خرد، عرابه سواران) و کسان و تابعان ایشان به پیشوایی قبایل و ریاست جماعت و بخصوص فرمانفرمایی واحد های ارضی نایل گشته از میان همگان قد علم می‌کردند. بدین طریق گمان میرود که ... مؤسسات جماعت بدوی و تأسیسات جامعه طبقاتی در آن دوران به وضع عجیبی متداخل شد. ... »؟ (صفحه ۲۴۳)

و در این میان مؤلف گاه با عناصری روبرو میشود که در هیچیک از دو قالب مذکور نمی‌گنجد ولی آنها را با کمی تلاش و تراث سرانجام

در قالبی جا میدهد. نگاه کنید به آنچه در صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ درباره « شورای شیوخ » در ماننا نوشته‌اند و آنرا سلف « بوله » یونانیان و « مجلس سنای » رومیان بشمار آورده‌اند... شورائی که اصل و تبارش رامی‌شناسیم و نظایر آن در تمام اجتماعات شرق باستان و حتی در جامعه انکا دیده میشود و هیچ ربطی به آن « سازمانی که در آغاز تاریخ جامعه طبقاتی وجود داشته »، ندارد، بلکه مجلسی است مشورتی و مرکب از خویشاوندان و اطرافیان و کارگزاران پادشاه و هیچ نوع قدرت و اختیاری هم در برابر فرمانروا ندارد تا چه رسد که او را محدود نماید. باری، اگر ما ریشه‌های این تداخل و اغتشاش را به عوض قرن هشتم قبل از میلاد، در نیک دوم قرن بیستم بعد از میلاد جستجو نمایم، مشکل ما حل و حقیقت آشکار میشود. و اما این دولت ماد که مؤلف آنرا از میان مبارزه طبقاتی بردگان و برده‌داران می‌آفریند، در همین کتاب تاریخ ماد هیچگونه شباهتی به دولت متکی بر طبقه بنده‌داران ندارد و خصوصیات آن و مناسباتش با « بزرگان » و « اعیان » و « متشخصان » و « بنده‌داران » - که به هیچوجه قادر نیستند در برابر دولت عرض وجود نمایند - چنان است که قرار دادن آن در قالب یک دولت متکی به بنده‌داران امکان ندارد.

درست در همین موارد (و بخصوص در مورد بحث از تکیه‌گاه اجتماعی داریوش و دولت هخامنشی) است که تناقضات به اوج میرسد و مؤلف با مشکلات سنگین مواجه میشود. نگاه کنید به سطور زیر. « ماد در قرن هشتم ق. م. مرکب بود از تعداد زیادی واحد‌های ما قبل دولت و یا اجتماعاتی که در دوره بدوی پیدایش دولت بودند، مع هذا

در اواخر قرن هفتم، ماد را کشوری متحد و مقتدر می‌بینیم. . . . بدیهی است که این مقصود بدون مقاومت سخت فرما نفرمایان کوچک و محلی مزبور و کسان ایشان و به دیگر سخن بدون پایداری اشراف عشیرتی حاصل نگشت و این خود به ما اجازه میدهد با اعتماد کافی بگوئیم که شاهان ماد به توده‌های وسیع مردم آزاد متکی بودند یعنی به تنها به طبقه بزرگ بنده داران - طبقه تازه پدید آمده^۱ - بلکه به تولید کنندگان کوچک و آزاد نعم مادی مستظهر بودند و حتی اتکای ایشان به «آزادگان» اخیرالذکر بیش از استظهارشان به آن قشر بنده داران بود. . . . اینکه شاهان ماد بقدرت استبدادی گرایش داشتند، به هیچ وجه بامراتب پیش گفته مغایرت ندارد - در دوره بدوی هر جامعه برده داری حتماً مبارزه میان افراد عادی آزاد و اشراف عشیرتی جریان داشته است و فقط برانداختن قدرت اشراف مذکور و رفع ستم بر کشاورزان آزاد که با قدرت مزبور ملازمه داشته و مبارزه همه اینان برضد همه آنان می‌توانست موجب بسط کامل شیوه تولید برده داری شود. در این مبارزه، عامه مردم آزاد معمولاً از استقرار قدرت فردی هواداری می‌کردند. قدرتی که شوراهاى شیوخ و دیگر مقامات حکومت را که بدست خاندانهای معدود افتاده بود منحل و یا محدود می‌کرد،

۱. خوب توجه کنید. «طبقه بزرگ بنده داران - طبقه تازه پدید آمده» طبقه موهومی که در عین تازه پدید آمدن، طبقه بزرگی است و در عین بزرگی کوچک است و سهم مختصری در حکومت دارد و در عین حال حفظ منافع آن، منشاء و علت غائی دولت است و هم نیست. . . .

در شومر و سرزمین یهود و یونان چنین بوده ... « (صفحه ۳۴۴)

این جملات مستغنی از هر گونه تفسیر است و بهتر است آنرا بحال خود بگذاریم واحوال جامعه ماد را که به زعم مؤلف يك جامعه برده داری در حال رشد است، در طول تاریخ در مد نظر قرار دهیم و بینیم بزخورد آن باحوادث در جهت استفاده برای رشد و تکامل اقتصاد برده داری، چگونه است. برای مثال نگاه کنید به رفتار دولت ماد به هنگام سقوط نینوا این زندان بزرگ ملتها - آنجا که ماد میتواند گروه کثیری برده از آشور بدست آورد و برای رشد اقتصاد خود (که به عقیده آقای دیاکونف، برده داری است) از این ذخیره بزرگ نیروی کار به تناسب ظرفیت خود استفاده نماید و بر ظرفیت اقتصاد برده داری خویش بیفزاید، بینیم مادیها چه رفتاری در پیش می گیرند. چنانکه میدانیم دست یافتن به چنین ذخایری از نیروی انسانی، یکی از شرایط رشد سریع اقتصاد بردگی است، ولی مادیها از این ذخایر استفاده نمی کنند و فقط عده قلیلی از اسرا را با خود میبرند تا در میان خانواده ها خدمت کنند و بقیه را بحال خود وامی گذارند. حال به اظهار نظر های مؤلف تاریخ ماد گوش فرا دهید.

« به هر تقدیر، مدارك موجود گواهی میدهند که مادیها قوم آشور و توده های ستمدیده آنرا نابود نکردند و قصد نابودی ایشان را هم نداشتند و اگر هم در طی جنگ با آشور اسیران فراوان گرفته به بردگی بردند، « ولی از برده ساختن تمام اهالی آشور سخنی در میان نبود » (صفحه ۳۸۳) ولی نویسنده سطور فوق، بدنبال همان سطور،

۱. چرا «برده ساختن تمام اهالی آشور» این چگونه فرضی است. —

فراوان بودن اسیرانی را که به بردگی برده شدند، تکذیب می کند و سخن دیگری به میان می کشد و رفتار مادیها را چنین توجیه می نماید. « تکامل تولیدات برده داری در خود خاک ماد در سطحی بود که نمی توانست عده کثیری برده را جذب کند، گرچه این نکته نیز مسلم است که گرفتن غنایم و اسیران فراوان از آشور قاعدتاً می بایست اختلاف میزان مال و منال افراد را درماد سرعت افزایش دهد و موجب رونق تولیدات برده داری گردد، با این « حال بسیاری از کسانی » که به اسیری برده شدند و شاید « اکثر » آنان، برای کارهای تولیدی مورد استفاده قرار نگرفتند. « بلکه در خانه های صاحبان خویش مشغول خدمت شده به امور خانه داری پرداختند » (صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴) حال با توجه به واقعیاتی که خود آقای دیا کونف در بالا به آنها اذعان نموده اند و با فرض بنده داری بودن اقتصاد ماد جمله بالارا بحالت طبیعی و دستکاری نشده برگردانیم تا ببینیم، چه از کار در می آید.

(با آنکه مسلم است تکامل برده داری در ماد ایجاب می کرد، دولت ماد با گرفتن اسیران فراوان و به بردگی بردن آنان، موجب رونق تولیدات برده داری در کشور گردد، با اینحال چرا چنین نمیکند و بسیاری از کسانی که به اسارت برده میشوند و بلکه اکثر (یعنی همه آنها) نه در کارهای تولیدی بلکه در خدمات خانگی بکار گرفته

→ مگر چنین چیزی ممکن بود؟ چرا آنها را بحال خود نگذارند و خراجگزارشان سازند، همان کاری که کردند...

میشوند و بصورت برده خانگی - نه برده تولیدی - در میآیند. (آری این است آن جمله‌ای که از گزارش آقای دیا کونف درباره جنگک نینوا باید بخاطر آید و این جمله سؤالی است که در برابر ایشان قرار می‌گیرد، ولی قبل از آنکه شما سؤال را در برابرشان بگذارید، همان را با کمی تغییر و دستکاری در برابر خودتان می‌گذارد و شما را خلع سلاح می‌کند.

این را اضافه کنیم و بسر مطلب دیگر برویم مادیها از « غنایم و اسیران فراوان » دومی را رها کردند و اولی را تمام و کمال به پایتخت خود منتقل نمودند (گنجهای افسانه‌ای اکباتان) چرا؟ فقط بدلیل اینکه در اقتصاد آنان جایی برای استفاده از بردگان تولیدی وجود نداشت و بندگان خانگی نیز اگر تعدادشان در خانواده از حد معینی تجاوز کند، اضافات بصورت « نان خور » در میآیند. اگر در اقتصاد مادیها، جایی برای استفاده از بردگان تولیدی وجود می‌داشت، از آن گنج هم صرف نظر نمی‌کردند و تا آنجا که ظرفیت اقتصادی کشور اجازه میداد، آنرا بقوای تولیدی خود ضمیمه می‌نمودند و از این راه ظرفیت آنرا نیز توسعه می‌بخشیدند...

« داستان کوروش های تخت جمشید. » بحث درباره کوروشهای

تخت جمشید، به دواعی احتیاج به صفحات متعدد دارد، نخست بسبب اهمیت خارق‌العاده الواح خزانه پرسپولیس که در شمار مهمترین اسناد تاریخی جهان است و هنوز باید سالیانی دیگر سپری شود تا همه ثمرات این اکتشاف بزرگ در رشته‌های تاریخ، زبان شناسی، جامعه شناسی تاریخی، جغرافیای تاریخی و غیره و غیره بدست آید. و سبب دیگر آنکه

آقای دیا کونف در تفسیر این متون به بحث‌ها و استنتاجاتی پرداخته‌اند که بررسی و نقد آنها، خود بحث‌هایی را ایجاد می‌کند. ما در اینجا از تمام آن مطالب طولانی بعلت ضیق صفحات کتاب صرف‌نظر می‌کنیم و شاید هم آن بحث‌ها بکار اکثر خوانندگان نیاید، ولی طالبان را وعده به رساله‌ای می‌دهیم که در آنجا حتی از جزئیات هم نخواهیم گذشت و بخصوص در مورد لغاتی از قبیل کرده (Gra da) و «کورتش» و استنباطات مؤلف به تفصیل سخن خواهیم گفت. در اینجا به اقتضای مقام فقط دو نکته را یادآور می‌شویم و قبل از آن، چند سطر از متن تاریخ ماد را در اینجا نقل می‌کنم.

۱- «باید در نظر گرفت که جامعه پارس چندان متکامل نبود و شرایط جامعه برده‌داری نیز اجازه نمی‌دهد که بگوییم که کورتشها (که عده آنها بیش از ۳۰۰۰ بود) برای پادشاه کار می‌کردند و مزد می‌گرفتند... اگر چنین گویم در ارزیابی درجه پاشیدگی جماعات آن روزی که البته ممکن بوده است^۱ سخت غلو کرده‌ایم... این را

۱. توجه کنید به «درجه پاشیدگی جماعات آنروزی» و «که البته ممکن بوده است؟» یعنی اگر بپذیریم که کورتشها مزد می‌گرفته‌اند با نظام هخامنشی سازگار نیست. و در ارزیابی درجه پاشیدگی غلو شده است؟. آقای دیاکونف. این از هم پاشیدگی فقط محصول ذهن شما و نتیجه تطبیق دادن واقعیات با فرضیات است و از همانجا پدید آمده است. نیز چون در خارج از ذهن خود دلیلی بر وجود آن ندارید و از طرف دیگر این «پاشیدگی و تداخل»، بکار شما می‌خورد، محکم کاری می‌کنید و اعلام میدارید «که البته ممکن بوده است.»

تاریخ ماد
کتابخانه
۱۳۷۲

هم بگوییم که استفاده وسیع از کار زنان آزاد در دستگاه اقتصادی شاهی تا حدی که میدانیم در آسیای مقدم باستانی سابقه نداشته است طول مدت کارها را هم (اگر آن کارها رایج‌تر بشماریم) بی سابقه می‌باشد...»
 ۲- «اینکه ایشان (اعضای کورتش‌ها) بجای وسایل معیشت پول دریافت می‌داشتند... تناقض با این امر (برده بودن توده اصلی کورتش) ندارد...» (شماره ۲۴ حواشی فصل پنجم - صفحه ۷۲۵ - که مربوط بصفحه ۴۰۵ کتاب است).

۳- «اینکه در هزاره اول ق. م. احتمالاً بردگان ایرانی می‌توانستند خانواده و دستگاه اقتصادی کوچکی از خود داشته باشند، از خصوصیات آمارسنی و جنسی خانواده‌های کورتش بنحوی نمایان است.» (شماره ۲۴ حواشی فصل پنجم)

۴- «دیدیم که... اسناد استخر درباره کورتش فقط دستگاه اقتصاد برده داری سلطنتی هخامنشیان را به ما معرفی می‌کند...» (صفحه ۴۰۸)...



درباره این مزدوران و میزان و چگونگی مردها و زندگی اعضای کورتشها و اینکه بالاخره آیا آنها را باید «برده» نامید یا «مزدور» یا افرادی تلقی کرد که به بیگاری گرفته شده‌اند و مسائلی از این قبیل در اینجا بحث نمی‌کنیم، بلکه موضوع را از جنبه دیگری طرح می‌نمائیم، برای این مقصود چون فرض محال، محال نیست، چنین فرض می‌کنیم که استنتاجهای مؤلف تماماً درست باشد و کورتشها، بردگان

دستگاه بنده داری سلطنتی باید بشمار آیند. اکنون بینیم با قبول این فرض درباره نظام اجتماعی عصر هخامنشی چه چیز به اثبات میرسد و آیا میتوانیم آنرا به تنهایی دلیل یا نشانه‌ای بر «برده داری» بودن نظام ایران هخامنشی بحساب آوریم؟ اگر کسی چنین استنتاجی بکند باید گفت معنی نظام بردگی را درک نکرده، حتی بنا الفبای آن هم آشنایی ندارد. رژیم بردگی نوعی مناسبات تولیدی بین افراد جامعه است، نوعی رابطه اجتماعی بین اعضا و طبقات اجتماع. با بودن عده‌ای برده در معابد یا در بارها و نبودن اثر از طبقه برده داران، آن نوع مناسبات تولیدی که شرط تحقق نظام بردگی است. در جامعه بوجود نمی‌آید. آنها که کورنشاهی تخت جمشید را «برده» می‌شناسند، اگر نتوانند در جامعه هخامنشی، بردگان دیگر و مؤسسات اقتصادی بر مبنای استفاده از کار بردگان را نشان دهند و جز دستگاه سلطنتی و حکومتی، «برده دار» دیگری را نتوانند معرفی کنند، میدانید در اینصورت چه چیزی را ثابت کرده‌اند همان که در ۱۹۳۱ در کنفرانس لنینگراد محکوم به مرگ شد.

بعبارت دیگر این نکته را به اثبات می‌سانند که نظام ایران هخامنشی، نظام برده داری نبوده است. برای اینکه مطلب روشن شود، سخن را ساده ترمی کنیم و می‌گوییم برای اثبات وجود نظام برده داری در ایران هخامنشی به آن معنایی که در اصطلاح جامعه شناسی بکار میرود - باید در مقابل صف بردگان، صف صاحبان برده‌ها هم نشان داده شود، آن برده داران آزاد که در اطراف «آکر و پل» و در حول و حوش «فوروم» دیده میشدند، در اکباتانا و شوش و استخر هم باید

معرفی کردند و اگر چنین امری ممکن نباشد، یعنی اثری از طبقه برده داران آزاد نتوانیم بدست آوریم، به نظامی میرسیم که نه تنها شباهتی به نظام بردگی ندارد، بلکه از بعضی جهات درست در نقطه مقابل آن قرار می گیرد.

خواننده کربادقت کتاب تاریخ مادرا مطالعه کند متوجه میشود که مؤلف در جوامع ماننا و ماد و هخامنشی - با آنکه دائماً از برده داری بودن نظام آنها سخن می گوید - هیچ جا اثری از برده داران آزاد نیافته است و این طبقه را در ساختمان اجتماعی آنها نشان نداده است و از بردگان نیز جز در دربارها و معابد^۱ در هیچ جای دیگر اثری نیافته است...

ما، در جای خود به تفصیل درباره کورنشها بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که بموجب همان مدارکی که آقای دیاکوف مورد استناد قرار داده اند، به هیچوجه نمی توان آنها را برده بشمار آورد. البته این بدان معنی نیست که بگوییم در دربار شاهان ماد یا هخامنشی بردگان وجود نداشته اند، اصولاً استفاده از بردگان و غلامان، در معابد و در دربارها، یکی از صفات مشخص نظامهای باستانی شرق است و در

۱. لازم است یکبار پرسیم کدام معابد؟ معابد ایرانی در ایران زمین یا معابدی در داخل قلمرو امپراطوری هخامنشی از نوع معابد بابلی و غیره؟ مؤلف در هیچ مورد، دلیل و مدرکی که دال بر وجود بردگان در معابد ایرانی باشد بدست نداده اند ولی این موضوع چون تأثیری در کار ما ندارد، از آن می گذریم.

جوامع قدیم چین و مصر و بابل و آشور و آسیای صغیر و سیام و حتی جامعه انکا، ما با بردگان در دربارها مصادف میشویم و نیز به غلامان و کنیزان خانگی، ولی نکته اینجاست که نظام بردگی به معنی علمی کلمه (آنچنانکه در یونان و روم دیده شده) امر دیگری است و استفاده از بندگان در دربارها و معابد، مطلب دیگر و میان ایندو اگر تفاوت از زمین تا آسمان نباشد، لااقل از «آتن» تا «استخر» بین آنها جدائی هست. و بخاطر همین «جدائی» بود که در قرن نوزدهم عنوان ناقص و نارسای «وجه تولید آسیائی» را بکار بردند.

تذکر دیگر ما، درباره اساس روشی است که آقای دیاکونف در برابر متون مذکور در پیش گرفته‌اند و به اجتهاد در برابر نص پرداخته‌اند درجائی که متن وجود دارد چنین رفتاری راحتی آقای کوئومو - جو که ذکر، خیرشان رفت، توصیه نکرده‌اند، با آنکه ایشان یک دوره «نیمه بردگی» را هم کافی نمیدانند^۱ و کشف یک دوره کامل اقتصاد بردگی برای تاریخ تمام ملتها مورد مطالبه ایشان است و برای این منظور سفارش میکنند باستان شناسی را به حرف زدن و اداراسازند، ولی هرگز سفارش نمی‌کنند مفاد اسناد رسمی را بدون آنکه درباره آنها ادعای جعل شود، تکذیب نمایند، جاری شدن جمالاتی از قبیل «شرایط کلی جامعه برده داری اجازه نمیدهد بگوئیم که کوروشها برای پادشاه کارمی کردند و مزد می گرفتند» آن هم از

1- M. Godelier: La Notion de « Mode de Production Asiatique. » Les Temps Modernes No. 228 Mai 1965 P. 2023.

قلم دانشمندی چون آقای دیاکونف مایه کمال تأسف است. این يك مطلب نظری نیست و کسی از همعصران به قیاس و گمان آنرا عنوان نکرده، بلکه اسناد هزینه، اسناد رسمی و صورت پرداختها، حکایت از آن دارد و مبلغ دستمزد از نقدی و جنسی و نوع کار را معین می-کند و هرگوجه، سندی است به مهر و امضاء.

و اما درباره اینکه « شرایط کلی جامعه برده داری اجازه نمی-دهد که بگوئیم کورتشها مزد می گرفته‌اند » باید دو نکته را بخاطر آقای دیاکونف بیاوریم.

نخست اینکه ایشان در هیچ جا به اثبات نرسانده‌اند که جامعه ماد و هخامنشی مشمول آن « شرایط کلی جامعه برده داری » بوده باشند و دلیلی برای آن اقامه نکرده‌اند و دوم آنکه به فرض جامعه هخامنشی را مشمول « شرایط کلی بنده داری » قرار دهیم، چه کنیم اگر در موردی با اسناد و مدارکی مواجه شدیم که صراحتاً مغایر با استنتاجات ما و معارض با مقتضیات آن شرایط کلی باشد؟ آیا به عقیده ایشان باید اسناد و مدارک را فدای استنتاجات و استنباطات کلی خود نماییم یا آنکه از آن استنتاجات، در مقابل این اسناد صرف نظر کنیم؟ مگر درصالح این اسناد میتوان تردید کرد. مگر این الواح را داریوش یا کاتب او جعل کرده‌اند؟ پس چه جای پیش کشیدن « شرایط کلی جای برده داری » در برابر نص آن اسناد است؟

واقعاً جای تعجب است در حالیکه شما به خودتان و آقای آکاد-میسین استرووه اجازه می‌دهید که « بمحض در دست داشتن چند مدرک پراکنده و آثار و امارات غیرمستقیم و غیره... جریان و مشی تکامل

را بطور کلی مشخص و پیشرفت هر مرحله را جداگانه معین « کنید ، چگونه در اینجا اجازه نمی‌دهید که نه از چند مدرک پراکنده و آثار و امارات غیر مستقیم و « غیره » ، بلکه از یکی از معظم ترین و منظم-ترین بایگانی‌های اسناد اصیل تاریخی ، مطابق نصوص و مدلول آنها استفاده شود ؟ علت روا داشتن این تبعیض چیست ؟ ... شما چگونه بخود اجازه می‌دهید که آن متون را با استنباطات خودتان مقابله نمائید و به تصحیح و تدحشیه آنها بپردازید ، آنهم استنباطاتی که حتی نه بر مبنای چند مدرک پراکنده و امارات غیر مستقیم ، بلکه بر مبنای « و غیره » بدست آورده‌اید . ؟

جای بسی تأسف است در دنیایی که معمولا برای کشف حقایق تاریخی حتی از يك سنجاق و سوزن زنك زده هم نمی‌گذرند (و نباید هم بگذرند) ، جنابعالی با سی هزار و اندی سند معتبر تاریخی چنین رفتار می‌کنید و آنها را از حیز انتفاع می‌اندازید ... آخر چه جای بحث درباره مزد گرفتن یا مزد نگرفتن کورنشاست . - مگر این اسناد جز صورت پرداخت دستمزدها چیز دیگری هم هست ؟ ... به هر حال آقای دیاکونف شما برای اثبات وجود بردگان و غلامان در دربار هخامنشی ، هیچ احتیاجی نداشته‌اید که به اجتهاد درمقابل نص متوسل شوید و صفحات متعددی را صرف این کار بنمائید . البته شما در پی شکار مرغ افسانه‌ای بوده‌اید و الا خودتان بهتر میدانید که برای شکار گنجشك کسی يك عراده توپ بدنبال نمی‌کشد . شما خوب توجه داشته‌اید که مزد گرفتن کورنشها با شرایط يك جامعه برداری کاملا مغایرت دارد ، این است که لازم دانسته‌اید مانع را از سر راه خود بردارید

و « ثابت » ۴۴۴... کنید که کورتشها « برده » بوده‌اند .

« نظامات کثومات و قیام عمومی سال ۵۲۲ ق. م. » در اواخر قرن ششم قبل از میلاد در تاریخ ایران وقایعی روی میدهد که تحلیل علمی آنها می‌تواند گوشه‌های تاریکی از تاریخ اجتماعی کشور را روشن سازد. در اینجا ما با نهضت و قیامهایی روبرو می‌شویم که هم از نظر هدف و مطالبات و هم از جهت عناصر شرکت کننده و شکل عمل هیچگونه شباهتی به قیامهایی که در جوامع برده‌داری روی میدهد ندارد و از سوی دیگر با قیامهای دهقانی قرون وسطی (ژاکری) نیز از هر لحاظ متفاوت است و در هیچیک از این دو قالب، قابل درک و تفسیر نیست و هم اینجاست که « تئوری پرستان » يك يك از راه می‌رسند و یکی شمشیز شوالیه‌های قرون وسطی را به کمر داریوش می‌بندد و دیگری شنل کنسولهای رومی را بر شانه‌های او می‌اندازد. خطوط کلی داستان را میدانیم: مردی در غیاب کمبوجیا بنام بردیا - بر تخت سلطنت می‌نشیند، فرمان‌هایی صادر و نظاماتی را برقرار می‌کند. پس از خودکشی کمبوجیا، داریوش به همدستی چند تن دیگر، آن مرد را به قتل میرساند. مردی که « سراسر آسیا برمرکز او افسوس خورد » (هرودت)^۱ و در نخستین گام نظامات او را ملغی می‌سازد ولی بمجرد اعلام این امر، سراسر ایران زمین به آتش و خون کشیده میشود، از کرانه‌های دجله تا آن سوی هند و کش و از آن

1- Historiens Grecs: Herodote: enq III, No. 67 - P. 249 (ed: Gallimard. Bib. Pleiade; 1964).

سوی آمودریا تا این سوی دریای پارس، کشور بصورت دریایی پرتلاطم درمیآید و شورش بدنبال شورش و کشتار در پی کشتار بوقوع میپیوندد. هزارهزار اعضای جماعات کشاورزی در خون خود می غلظند ولی هنوز خونها خشک نشده، هزار هزار جای آنها را می گیرند. يك جنگك داخلی مهیب که در تاریخ ایران نظیر آن کمتر دیده شده، چون آتشی سهمگین دهکده ها و واحدهای کشاورزی جماعتی و خانمانها را در کام خود فرو می برد و منظره ای بس رقت انگیز در پیش چشم مجسم می سازد . . .

بینیم در تاریخ ماد این حوادث چگونه منعکس شده است بطور کلی تا آنجا که موضوع ذکر حوادث است، حقایق تاریخی تقریباً آنچنان که هست منعکس شده است، ولی به هنگام قضاوت و استنتاج، درست در جهت عکس حقایق مذکور یا بعبارت بهتر، نه بر مبنای آن حقایق بلکه بر اساس « شرایط کلی جامعه برده داری » نتیجه گیری شده است، درباره وقایع مذکور چنین می خوانیم . . . « عموم افراد آزاد جماعات از آن (اصلاحات گئوماتا) سود بردند. این استنتاج با گفته هرودت مبنی بر اینکه گئوماتا، مردم را از مالیات سه ساله و خدمت سپاهیکری معاف کرد . . . موافق است . . . قیام عمومی اندکی دیرتر و در پایان نوامبر و آغاز دسامبر ۵۲۲ ق. م. شروع شد . . . در اینکه هدف هر دو قیام (قیام پارس و قیام ماد و پارت و هیرکانیا) احیای نظامات زمان بردیای دروغین - نظاماتی که داریوش ملغی کرده بود - بوده شکی نیست. . . بر روی هم جنبه عمومی و ملی قیام علیه داریوش مورد تردید نمی تواند باشد . . . قیام سوم که در مرغیانا صورت گرفت

نیز همگانی بود... « (از صفحات ۵۳۲ تا ۵۳۵) و... لشکریان وی (داریوش) بسرعت تمام آخرین جرعه نهضت فرورتیش را خاموش کردند و چیتران تخمه را در آربل بر سر نیزه نشاندند سیاست کردند... آشفته‌گی و اغتشاشات با این هم پایان نیافت... شورشها اینجا و آنجا بروز می‌کرد... ولی پس از قلع عاصیان عمده و در درجه اول بعد از اطفای شورش « فرورتیش » و « وهیزدانه » داریوش اول می‌توانست اسپر اطوری هخامنشی را نجات یافته بشمارد... « (صفحه ۵۳۷).

حال به قضاوتها توجه کنیم، بعلت ضیق صفحات ما فقط به مطالب « درشت » می‌پردازیم و از « ریزه کاریها » - که فراوان است - می‌گذریم. درباره اصلاحات گنومات گوید. « آکادمیسین استرووه، برای اثبات عقیده خویش چنین استدلال می‌کند. گنوماتا که مغ یعنی کاهن بود، می‌بایست طرفدار بزرگان باشد و اقداماتی که وی برای بهبود وضع عامه خلق بعمل آورد از روی عوام فریبی بود... « (صفحه ۵۲۶) و نیز « آکادمیسین استرووه که این اقدام را عوام فریبانه می‌خواند کالا محق است. ما نباید گنوماتا را کمال مطلوب مردم دوستی بشماریم وی البته در میان عامه خلق متحدانی برای خویشتن می‌جست، ولی ماهیت امر در آن زمان - به احتمال - رقابتی بود که میان اصناف مختلف کاهنان وجود داشته و بر سر قدرت سیاسی و اقتصادی بایکدیگر مبارزه می‌کردند... « (صفحه ۵۲۹) و « کودتای گنومات، نهضت مردم نبوده، تحولی درباری بود « (صفحه ۵۲۹) و « گنوماتا که بایک کودتای درباری بقدرت رسیده بود، بر اثر کودتای درباری دیگری نابود شد... « (صفحه ۵۳۲).

در اینجا یادآوری چند نکته لازم است. درست است که گئوماتا با نهضت مردم بر سر کار نیامد، ولی از این موضوع نمی توان گذشت که فرق است بین آنچه آقای دیاکونف « مواضعه کوروش - هارپاک » نامیده با آنچه « کودتای گئومات » خوانده است. در اولی ما با يك صورت ساده و روشن از مواضعه درباری روبرو هستیم ولی در جریان کار گئومات، حوادث به انتقال قدرت از دستی بدستی و از خاندان به خاندان دیگر، منحصر نمی ماند و کار به مصادره اموال و مزارع و سوزاندن معابد و بخشودن مالیاتها و الغای بیکاری می کشد.

آیا این مطالب کافی نیست که ما را بر آن دارد تا مسایل حادی را که در آن زمان در جامعه ایرانی مطرح بوده، بررسی نماییم و با تشخیص صحیح اینکه ازمصادره اموال و اقدامات دیگر چه کسانی سود برده و چه کسان زیان دیده اند و اینکه نظامات گئومات پاسخ چه نوع ضروریاتی بوده است و نیز با توجه به نقش مالیاتها و خراجها و اهمیت اقتصادی - اجتماعی آنها در قالب نظام هخامنشی، معلوم سازیم که اگر چه گئومات با نهضت خلق هم بر روی کار نیامده و اگر چه شکل کار در ظاهر يك کودتای درباری بوده باشد، ولی این جریان و اقدامات او علامت و نشانه بروز حالت بحران در روابط اجتماعی - اقتصادی جامعه هخامنشی بوده است، بخصوص که داریوش در کتیبه بیستون، عصیان مردم (کارا) را مقدم بر عروج گئومات بر تخت سلطنت ذکر می کند و می گوید.

« چون کمبوجیه عازم مصر شد، آنگاه مردم - سلحشور » دشمن گشت و آنگاه دروغ در کشورها، هم در پارس و هم در ماد و دیگر کشورها فراوان گشت ... آنگاه مردی بودمغ ... او از ... قیام

کرد آنگاه همه « مردم - سلحشور » عاصی شدند و . . . « در وجود بحران در روابط اجتماعی عصر هخامنشی تردیدی نیست ، بحرانی که اصلاحات گئومات (به هر قصد و نیتی) پاسخی به آن به تناسب ضروریات تاریخی آن دوره بوده است ، اصلاحاتی که الغایش کار را به قیام عمومی و حوادث دردناک سال ۵۲۲ ق . م . می کشاند . ولی آقایان دیا کونف و استرووه از اینهمه مسائل می گذرند و با « عوام فریبانه » خواندن اقدامات گئوماتا ، بحکم آنکه چون مغ بوده می بایست - طرفدار بزرگان باشد ، پرونده را مختومه اعلام و آنهمه مسائل حساس را از بحث خارج می کنند . مگر شخصیت گئومات و محرک او در این میان ، از لحاظ تاریخی تا چه اندازه دارای اهمیت است ؟ مغی دروغگو یا مصلحی خیراندیش ؟ با کوشهایی بریده یا با کوشهایی بر جای خود ؟ . . . هر چه می خواهد باشد آنچه اهمیت دارد این است که چرا نظامات او ، کمال مطلوب مردم بوده است و بخاطر احیای آن چرا آن همه اعضای جماعات کشاورزی خود را به کشتن دادند ؟ مگر در روابط اجتماعی آن عصر چه پیش آمده بوده است که آن اصلاحات را کمال مطلوب و ضروری می ساخته است ؟ به هیچوجه سخن ما بر سر این نیست که قضاوت آقای استرووه ، درباره شخص گئومات و نیات او درست است یا نه ، بلکه در این مطلب حرف داریم که ایشان و آقای دیا کونف با طرح این مسئله ، موضوع اصلی را از بحث خارج میسازند و ذهن خواننده را منحرف کرده به مسیر دیگری می کشانند . با بحث از اینکه « گئومات کمال مطلوب مردم دوستی نبوده است » . ذهن را از « کمال مطلوب بودن اصلاحات گئومات » دور می سازند و اینک چرا چنین بوده

است و چه ضرورتی در آن عصر وجود داشته است؟
 بیائیم سخن آقای استرووه را بپذیریم و بگوئیم آن مغ زیرک
 بخاطر جلب مردم و جستجوی متحدانی برای خود، يك سلسله اصلاحاتی
 را فرمان داده است مگر با قبول این نظر چه تغییری در مسائل پیش میآید؟
 با قبول این فرضیه وجود مسائل حاد اجتماعی. وجود بحران شدید
 در مناسبات اقتصادی جامعه، وجود تناقضات عمیق در آن روابط که
 سبب بروز حالت بحرانی شده بود. همان حالتی که مغ عوام فریباز
 آن بهره برداری نمود. و همه مسائل دیگر بر جای خود باقی و برقرار
 میماند. مؤلف تاریخ ماد که آن همه به جزئیات پرداخته‌اند (و این
 قابل تحسین است) چگونه بخود اجازه داده‌اند با يك فتوای آکادمیسین
 استرووه بحث درباره ریشه آن نظامات و ضروریاتی که سبب پیدایش آن
 شده بود و عاملی که حوادث عظیم تاریخی سال ۵۲۲ ق. م. را بوجود
 آورد و مسائلی از این قبیل را کنار بگذارند؟ آیا این مطالب مهمترین
 و اساسی ترین و حساس ترین مسئله در نظام قرن ششم ق. م. نیست؟
 مؤلف که برای عهد کیا کسار و آستیاك حکم کلی صادر و اعلام داشته‌اند
 « اساسی ترین تناقضات، تضاد بین برده داران و بردگان بوده » چرا
 در اینجا ریشه تناقضات را نشان نمیدهد و مستقیماً و صریحاً و منجزاً
 درگیر و دار آن حوادث، موقع اجتماعی طرفین را معلوم نمی کند؟
 ایشان که حتی در موقع بحث از قرابت بین زبانهای مادی و پارتی و
 پارسی لازم میدانند به خواننده « یادآوری » نماید که باقالب برده داری
 سروکار دارد، چرا در اینجا در طول و عرض این همه صفحات حتی یکبار
 درباره ریشه تناقضات و علت این جنگ فجیع داخلی تذکری نمیدهند؟

میدانید چرا؟ برای اینکه مؤلف نمیتواند در کرما کرم وقایع سال ۵۲۲ ق. م. که تمام خطوط حوادث و چهره حقیقی طرفین، آشکار است چنین مسائلی را حتی بطور غیر مستقیم مطرح سازد و فی المثل از تناقضات عمیق بین بردگان و برده داران سخن بمیان آورد حتی به اشاره، اینکار را به وقتی محول می کند که آشوب ها فرونشسته و طرفین از میدان خارج و از نظرها ناپدید شده باشند و آنگاه ضمن بحث از کلیات مربوط به اقتصاد برده داری و با شیوه هیرو کلیفی، قضاوتی شکفت انگیز درباره ریشه تناقضات و منشأ آن حوادث عرضه میدارد.

قبل از پرداختن به آن قضاوت، یادآوری این نکته لازم است که مؤلف در تمام صفحاتی که به بحث درباره کارگرمات و جنگ داخلی اختصاص داده است. هیچ اشاره ای به مسئله مالیاتها و خراجها و طریقه وصول و نقش آنها در جامعه هخامنشی نمی کند و به این مطلب که به تقریب و تخمین چه میزان از تولیدات جماعات کشاورزی به خزانه تعلق می گرفته است و نیز خراجهای کشورهای تابع امپراطوری تقریباً و حدسا چه نسبتی با مجموع تولیدات ملی آن سرزمینها داشته است و یا لافل اهمیت کلی آنها تا چه حدود بوده است، اصلاً و ابداً به این مسائل توجهی مبذول نمیدارد و از اینکه لشکر کشیهای پر خرج و حرکات جنون آمیز کمبوجیا چه تأثیری بر میزان مالیاتها داشته و مردم ایران و اعضای جماعات کشاورزی را از این لحاظ و نیز از جهت بیکاری لشکری، به چه حال و روز کاری انداخته بوده است، سخنی حتی به اشاره نمی گوید.

گمان نرود که این گونه اطلاعات در دسترس مؤلف نبوده است. برای دانشمندی چون ایشان، مسائلی از این قبیل، بسیار پیش پا افتاده است و لااقل ایشان از نمونه های مختصری که هرودت درباره میزان خراجها در دوره هخامنشیان بدست داده است می توانستند بطور علمی استنتاجهایی بنمایند و از آن مجمل حدیث مفصل بخوانند. این سکوت مطلق از غفلت است یا از تغافل؟ ... يك نکته مسلم است، با ورود در این قبیل مسائل، بحث از مجرای « شرایط جامعه برده - داری » خارج و به مجرای دیگری وارد میشود، بعبارت دیگر از مجرای « مجاز » به مجرای « ممنوعه » می غلطد ... و اینک قضاوت در باره منشأ نهضت سال ۵۲۲ ق م.

« ... برای فهم ویژگی و سبب شکست نهضت های خلق در زمان داریوش اول، باید دانست که در جریان تکامل تاریخی آن زمان، چه چیز ترقی خواهانه بود. مسلماً در آن اوضاع و زمانه، تکامل همه جانبه شیوه تولید برده داری - چون شیوه رهبری کننده - و بسط سطحی و عمقی آن، یا به دیگر سخن افزایش عمده تأسیسات اقتصادی برده داری و تشدید تقسیم کار و پیچیدگی بیشتر همکاری و تعاون داخلی آن تأسیسات اینها در آن زمانه گامهای ترقی خواهانه بودند. شیوه تولیدات برده داری در آن زمان قوس صعودی را طی می کرد و با سطح تکاملی نیروهای تولیدی مطابقت داشت. در آن زمان آلات آهنین کار معمول و متداول می گشت و نیروی بردگان بمقدار فراوان در دسترس بود. بزرگان عشیرتی محلی هم قبیلگان خویش را چنانکه در دیگر کشور های شرق متداول بود، به زیر بار قرض کشانده استثمار می نمودند و

قیود و بستگی‌های نیمه پدرشاهی نیز مزید بر عوامل دیگر گشته و بالنتیجه سلطه بزرگان مزبور، سدی در برابر ترقی و تکامل شیوه تولید برده داری و رونق و بسط آن شده بود. ولی حتی پیروزی عامه تولیدکنندگان خرده پا و آزاد نیز در اوضاع و احوال امپراطوری پارس محال بود منجر به ایجاد یک دموکراسی بنده داری، از نوع جامعه آن روزی یونان بشود و به توسعه سریع آن شیوه تولید کمک کند، متکامل ترین تولیدات برده داری در تأسیساتی مقدور بود که نظایری در زندگی یونان نداشتند. یعنی در تأسیسات اقتصادی شاهان و معبدها و سران لشکر و رؤسای دستگاه اداری. این دسته از بزرگان در نقاط مختلف کشور بستگی و علائق پدرشاهی نداشت که بتواند هم قبیلگان خود را از آن جهت در قید نگاه دارد. ولی در عوض از لحاظ بردگان مستغنی بود و میتوانست به تولیدات کلان مبتنی بر اساس برده داری بپردازد. اینان از لحاظ اقتصادی از دیگران قوی تر بودند و در طی وقایع اخیر بیش از دیگران از لحاظ سیاسی سود برده بودند. این دوران، دوران رشد و رونق روابط طبقاتی بود و نهضتهایی نظیر جنبش‌های یاد شده در آن زمان محکوم به شکست بودند...» (صفحات ۵۳۹ و ۵۴۰).

در اینجا از انبوه تناقضات و خطاهای فاحش و بل افحش که در متن فوق وجود دارد می‌گذریم و به ذکر چند نکته مهم اکتفامی کنیم. مؤلف برای قضاوت، ابتدا وقایع را در «چهار چوب تشکیلات برده داری» قرار میدهد و پس از یک سلسله کلی بافی چون نقطه ضعف استنتاج خود را بخوبی می‌شناسد برای آنکه آنرا بیوشاند بسراغ سازمانهای

برده داری و تولیدات کلان مبتنی بر اساس برده داری می‌رود و آنها را در معابد و کاخهای سلطنتی و سراهای سران لشکر و رئیسان دستگاه اداری نشان میدهد و به این ترتیب از يك تناقض به تناقض دیگر پناه میبرد و متوجه نیست (یا هست؟) بفرض قبول این مراتب چنین نظامی که در آن تولیدات کلان و بهره‌کشی از ذخائر عمده نیروی کار جامعه در سازمانهای حکومتی و وابستگان آن باشد که این امتیاز رانه به سبب موقع خاص در مناسبات تولیدی و اقتصادی و نه از طریق بستگی‌ها و علایق پدرشاهی و قبیله‌ای بلکه به مناسبت موقع سیاسی و در قبضه داشتن قدرت حکومت بدست آورد باشند - و با از دست رفتن موقع سیاسی، موقع اقتصادی خود را نیز از دست میدهند - نظامی که تولیدات کلان «برده داری» آن، در اختیار سازمان حکومت و اعضای آن باشد و امکان رشد و جبه تولید، مبتنی بر بهره‌کشی از بردگان، جز از طریق سازمان حکومت ممکن نباشد... نظامی که در آن از برده داران مستقل و آزاد و متعدد و مقتدر، آن برده دارانی که قلمرو سیاست و قضا را در آتن در قبضه قدرت خود داشتند اثری به چشم نخورد... چنین نظامی را در اصطلاح جامعه شناسی «نظام برده داری» نمیخوانند. و در ردیف رژیمهای یونان و روم در زیر يك عنوان قرار نمی‌دهند. شما، آقای دیاکونوف، برای اثبات ادعا دلیلی عرضه می‌کنید که خود آن دلیل برای رد ادعایتان، کافی است. درست بدان می‌ماند که کسی، نظام اجتماعی کشور بزرگ شما را مبتنی بر «سرمایه داری» معرفی کند و چون از او دلیل بخواهند، وجود سرمایه‌ها و مؤسسات اقتصادی دلتی را نشان دهد و سازمان‌های تولیدی متعلق به دستگاه حکومت

را گواه بیاورد که جز از طریق آنها تولیدات کلان (و نیز خرد) ممکن نیست ؟ . . آیا شما بچنین کسی نخواهید گفت . « زحمت ما را کم کردید ، دلیلتان برای رد ادعایتان کفایت می کند ؟ »

آقای دیاکونف ، بموجب همین نوشته خودتان ، بین نظام ایران هخامنشی و نظام یونان ، به همان اندازه فرق است که بین نظام فعلی کشور شما و نظام سرمایه داری انگلستان در قرن های ۱۸ و ۱۹ . شما از « سازمانهای برده داری دستگاه سلطنتی شاهان و معابد و سران لشکر و روسای دستگاه اداری » نام میبرید و حال آنکه این چهار را در یک جمله « برده داری دولتی » می توانستید خلاصه کنید ؟ ولی لازم دیده اید سازمانهای متعدد « برده داری » را در پیش چشم ما بگسترانید و ناگزیر از یک چهره ، چهار تصویر بردار داشته اید . و این راهم مسکوت گذاشته اید که گردانندگان آن سازمانها ، بمحض از دست دادن موقع سیاسی ، موقع اقتصادی خود را نیز از دست می داده اند . . . و این ها راهم ما با فرض قبول برده بودن کورنشهای تخت جمشید و قبول سخنان شما درباره سازمانهای برده داری دستگاه حکومت هخامنشی میگوییم که در آن باره هم سخنها داریم . . . ولی شما که در نظام هخامنشی بموجب نوشته خودتان ، بچنین مطالبی که بر خورده اید ، لازم بود به حکم امانت علمی می نوشتید : « ما در جامعه هخامنشی به نظامی بر می خوریم که برای بنیان های اجتماعی و شرایط حاکم بر مناسبات تولیدی آن و نیز در سطح سیاسی برای موسسات و بنیادهای سیاسی و قضائی و اداری آن ، معادلی در نظام یونان نمی یابیم . »

شما به عوض این نتیجه گیری علمی و صحیح و روشن و منجز و

بی غل و غش، در صدد پیشدستی بر آمده‌اید و برای پوشاندن نقاظ ضعف نظریه و تئوری خود، با خطی که حتی «شامپولیون» هم قادر بگشودن معمای آن نیست می‌نویسید.

«متکامل‌ترین تولیدات برده‌داری در تاسیساتی مقدور بود که نظایری در زندگی یونان نداشتند.» جمله‌ای که متضمن پیشدستی است و عبارت از بیان جزئی از حقیقت است بصورتی که بتوان آن را برای انکار تمام حقیقت، به کاربرد و شما خوب میدانید که «صف حقیقت همیشه یک دروغ کامل است» و بعبارت دیگر «حقیقت ناقص دروغ بی‌نقص است.» و با همین شیوه است که می‌توان مومن موحد را ملحد و مرتد معرفی نمود.

آقای دیا کونف، آیا این مطلب از نظر جامعه‌شناسی برای شما قابل توجه نیست که چرا «متکاملترین تولیدات برده‌داری در تاسیساتی مقدور بود که نظایری در زندگی یونان نداشتند»؟ و به عقیده شما، علت این تفاوت، در خلقت ایرانیان و یونانیان بوده یا در امری دیگر؟... شما بجای بحث از این مسائل، در موضوع گئومات و نهضت سال ۵۲۲ ق. م. مسئله «دموکراسی بنده‌داری یونان» را پیش می‌کشید. کار گئومات و حوادث تالی آن چه ربطی بمسئله دموکراسی یونانی دارد؟ مگر «گئوماتا» یا «فرادا» و یا «وهیزدانتا» و امثال آنها چنین مقاصدی داشتند؟ یا اصلاً خودشان بویی از دموکراسی آنتی برده بودند؟ خود شما در کجای آن حوادث چنین بویی را استشمام کرده‌اید؟ بفرض پیروزی نهضت سال ۵۲۲ ق. م. (که ماهم بدلائلی دیگر، معتقدیم محکوم بشکست بود)، مگر این امر منجر به استقرار دموکراسی بنده‌داری یونانی در جامعه هخامنشی می‌شد؟

آیا چنین چیزی قابل تصور است؟

پس این چه نوع طرح مسئله است چرا آنرا پیش می کشید؟
 آیا این به خاطر پنهان ساختن مسئله اصلی نیست. این مسئله که
 نظامات کثومات چه تعدیلی در نظام موجود می داد و به زیان چه طبقه
 ای؟ و به سود چه طبقه ای؟ و این مسئله که الغای مالیاتها و خراجها و
 ییکاری لشکری چه تغییراتی در نظام « مالکیت متمرکز دیوانی »
 ایجاد می کرد و این امر سرانجام، کار را به چه نوع تحولاتی میکشاند؟
 از نظر شما آیا معنی الغای خراجها و مالیاتها در قالب نظامی چون نظام
 هخامنشی بمنزله بازگرداندن مالکیت عمومی زمین از دولت به
 جماعات کشاورزی نبود؟ درست چیزی شبیه تقسیم زمین بین رعایا در
 نظام اروپای فئودالی و بلکه کاملتر از آن؟ یا بعبارت بهتر و صریحتر،
 چیزی شبیه الغای رانت؟ و بلکه عیناً همان الغای رانت؟ آری این
 الغای رانت بود و جز این نبود؟

در کشوری که اثری از مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد و
 بین دولت و دهقانان، مالکان واسطه نیستند و حق انتفاع زمین بطور
 اشتراکی متعلق به جماعات کشاورزی است در چنین نظامی،
 الغای خراج محصولات فلاحتی، بمعنی بازگرداندن مالکیت عمومی
 زمین به توده های دهقان است و شما برای آنکه از برابر این نوع
 مسائل فرار کنید از استخر تا آتن نقب زده اید؟ آقای دیاکوتف، شما
 و آقایان آکادمیسین « کووالف » و « استرووه »، نیک میدانید
 که « عوام هریبی » يك مغ گوش بریده نمیتواند محرك آنچهان
 حوادث عظیم تاریخی بشود و هزار، هزار اعضای واحدهای کشاورزی

جماعتی را به کام مرگ بفرستد. آنها در جستجوی چه بودند؟ آنها چه علاقه‌ای بآن مغ مرتد یا چه کینه‌ای به داریوش جوان داشتند؟ آری... این است آن مسائلی که می‌بایست طرح می‌کردید و نکرده‌اید و برای آنکه ننکند، بحث از «تکامل همه جانبه شیوه تولید برده - داری» بمیان کشیده‌اید.

چرا به جای چنین مطلبی، از میزان خراجها و مالیات‌ها در ایران زمین و کشورهای خراجگزار سخنی بر زبان نمی‌آورید و یادآوری نمی‌کنید که در قلمرو امپراطوری، در مواردی دهقانان برای پرداخت و تصفیه حساب مالیاتی، مجبور به استقرار میشدند، آن هم با بهره‌ای معادل صدی چهل؟^۱ و با این همه هرگز به «مفاصا» نرسیدند و شرایط زندگی دهقانان در محدوده ایران زمین نیز بهتر از این نبود....

شما بجای این مسائل، متقضیات نظام‌هایی از نوع آتن و روم را ملاک قضاوت و مقیاس برای تحلیل مسائل جامعه ایرانی در قرن ششم قیلا از میلاد قرار داده‌اید و سخن را به «توليدات کلان تاسیسات برده داری» کشانده‌اید و حتی یکبار بموضوع اصلی یعنی «مسئله زمین» و «مالکیت زمین» اشاره نکرده‌اید چرا؟ برای این که طرح این مسائل کار را بجای «باریک» می‌کشاند و سبب میشود که همه متوجه گردند در جامعه ماد و هخامنشی، مهمترین تناقضات، تضاد بین

1- A. T. OLMSTEAD, History of the per - sian Empire, ed. University of Chicaço - press, P.299.

بردگان و برده داران نبود، بلکه تناقض اصلی، تضاد بین دستگاه حکومت (مالک زمین‌ها و صاحب رانت ارضی) از یک طرف و جماعات کشاورزی از طرف دیگر بود، تضادی که همه تناقضات مهم و حوادث عمده از بطن آن زاییده می‌شد.

آنچه که جماعات کشاورزی را بمیدان کشاند، آن مسائلی که شما طرح کرده‌اید نبود، بلکه مسئله زمین بود، مسئله مالکیت زمین، مسئله انتقال مالکیت از دولت به جماعات کشاورزی، مسئله تبدیل مالکیت دولتی بمالکیت جماعتی دهقانان. و این همان مسئله‌ای است که شما برای کتمان آن اینهمه زحمت بر خود روا داشته‌اید، آری مسئله مناسبات دولت و دهقانان در نظام‌های باستانی شرقی؟ و حال اگر شما این بحث «معقول» را نمی‌پسندید بار دیگر به «منقول» برگردیم و به اتفاق به استکهلم بروسیم و در کنگره چهارم حزب سوسیال دموکرات روسیه (۱۹۰۶) شرکت کنیم، آنجا که مؤسس دولت شوروی برای نخستین بار تز «ملی کردن اراضی» را مطرح میکند و رهبر اقلیت بمعارضه و مخالفت می‌پردازد و تز «تملك اراضی به وسیله شهرداریها و شوراهای روستاها» را در برابر تز «مالکیت دولتی» قرار میدهد.

آقای دیاکوتف، شما قطعاً بنخاطر دارید که طی آن بحث‌های ولانی، بین آن دو چه سخنانی رد و بدل شد. «پلخانف» در آن کنگره، «ملی کردن زمینها» را متضمن «خطر بازگشت به نظام آسیائی» دانست و پیش بینی کرد که چنین اقدامی به ایجاد دولتی از آن نوع و با مناسبات و تناقضات خاص آن منجر خواهد گشت، مؤسس

دولت شما در پاسخ وی چه گفت؟ او به هیچ وجه بخاطر استفاده‌های سیاسی و بدست آوردن مشتی آراء بتاریخ دستبرد نزد، بلکه چون در آن ایام معتقد بود که استقرار مالکیت دولتی بر اراضی، نظر به اوضاع و احوال جامعه روسیه در قرن بیستم و یک سلسله ملاحظات دیگر، منجر به « بازگشت به نظام آسیائی » نخواهد شد. در همین زمینه (و فقط در این زمینه) در مقابل اعلام خطر پلخانیف به پاسخکویی پرداخت و به او و سایر اعضای کنگره اطمینان داد که « ملی کردن اراضی » متضمن خطر بازگشت روسیه به نظام آسیایی و مناسبات آن نخواهد بود، ولی تز او مورد قبول آن کنگره قرار نگرفت.

اکنون، آقای دیاکونف، شما از مذاکرات چه استنباطی دارید و چگونه نطق‌های طرفین را تفسیر می‌کنید؟ بگمان شما، منظور آنها از « بازگشت روسیه به نظام آسیایی » در اثر مالکیت دولتی زمین‌ها، بازگشت بچگونه نظامی بود؟ نظامی که در آن تضاد اساسی عبارت از « تضاد بین بردگان و برده داران » است و یا نظامی که « تضاد بین دستگاه حکومت و جماعات دهقانی » هسته اصلی تمام تناقضات آن را تشکیل می‌دهد. نمی‌دانم شما برای این پرسش چه پاسخی دارید. علی‌القاعده نباید پاسخی داشته باشید.^۱

۱- برای اطلاع از خلاصه استدلال طرفین و عبارات و اصطلاحاتی که

بکار برده‌اند مراجعه شود به فصل پنجم تحت عنوان:

Chapter 5-C. The threat of Asiatic Restoration

1906 - 1907

از صفحه ۳۹۱ تا ۳۹۵ از کتاب معروف Oriental Despotism که

و در آن کنگره مرد دیگری نیز حضور داشت ، مردی شرقی با چشمانی که سفیدی آن به زردی می زد . او در طول بحث دربارده احتمال « بازگشت روسیه به نظام آسیایی » لب از لب نگشود و سکوت پیش گرفت ، سکوتی پریاهو ؟ سکوتی که هیاهوی گوشخراش آن در ۱۹۳۱ در لنینگراد شنیده شد و اینک طنین آن از کتاب « تاریخ ماد » بگوش ما میرسد . . . و سخن را درهمین جا قطع کنیم و اندوه خود را فرو بنشانیم با نقل دو بیت از سروده های آن مظهر آزادگی و شهامت و عقاب تیز پرواز آسمان حکمت ، اختر قدر اول افق شرق و مجاهد

مشخصات کامل آن را (چاپ پنجم) در صفحات قبل بدست داده ایم . مولف مطالب این فصل را مستقیماً از صورت جلسات و اسناد مربوط به همان کنگره استخراج و اقتباس نموده و ماخذ را در همان جا بدست داده است . در کتاب « تاریخ حزب بلشویک »

History of the Communist Party of the Soviet Union/Bolsheviks/-Moscow. 1941

که در زمان استالین به چاپ رسیده ، در شرح مذاکرات کنگره استکهلم ، نطق های لنین و پلخانف کاملاً سانسور شده و هر گونه اشاره به « وجه تولید آسیائی » و « خطر بازگشت به نظام آسیایی » از گزارش مذکور حذف گردیده است ولی به موضوع بحث و تزه های طرفین طی جملات زیر اشاره شده است ، « مهم ترین مسائلی که در کنگره چهارم مطرح شد عبارت بود از مسئله زمین و . . . لنین از « ملی کردن زمین » جانبداری کرد منشویکها در موضع مخالف قرار گرفتند . . . آنها از برنامه « تملک زمین به وسیله شهرداریها » حمایت نمودند . . . هدف برنامه منشویکها ، متوقف کردن انقلاب در نیمه راه بود . . . برنامه منشویکها اکثریت آرای کنگره را بدست آورد . . . » از صفحه ۸۶ و ۸۷ کتاب فوق

جلیل‌القدر که عمری با آوارگی بساخت و علم و ادب را در محراب سیاست و بر قدم جباران روزگار قربانی ساخت، آن حکیم بزرگ قبادیانی که فرمود.

چا کس نان پیاره گشت فضل و ادب

علم به مکر و به زرق معجون شد

زهد و عدالت سفال گشت و حجر

جهل و سفه، زر و در مکنون شد

وقبل از آنکه قلم را به کناری بگذاریم، بگذارید حق مطلبی را ادا کنیم... و ما این سخن را برای خاتمه کلام نگه داشتیم تا پس از طرح آن همه انتقادات بگوئیم. اما با این همه کتاب «تاریخ ماد» حاوی اطلاعات ارزنده و مفیدی است و خواننده میتواند بسیاری اطلاعات دست اول را که تا کنون بر آنها آگاهی نبود، در این کتاب بدست آورد. اگر خواننده با صبر و شکیبایی، آن تالیف را از آغاز تا انجام جداگانه رونویسی کند و عباراتی را که حاوی قضاوت و نتیجه گیری است، حذف نماید مجموعه‌ای پراج بدست خواهد آورد که بسیار بکار خواهد آمد و «تصادفاً» جملات مذکور نیز چنان است که گوئی «الحاقی» است و دستی آنها را لابلائی متن جا داده است. با حذف بسیاری از آنها حتی لطمه‌ای بساختمان جملات روانی عبارات وارد نخواهد آمد؟... باری مولف در این کتاب از ماخذها و مدارکی که تا بحال مورد استفاده قرار نگرفته بود، مستقیماً بهره گرفته است

و تردیدی نیست که استفاده از آن اطلاعات، دانش «ماد شناسی» را به جلو خواهد برد و باید از صمیم قلب سپاسگزار باشیم از مترجم توانا که با چیره دستی که نشانه احاطه و تسلط بر هر دو زبان است آنرا چنین پاک و روان و با عباراتی استوار و خوش آهنگ به فارسی برگردانده‌اند و درسی داده‌اند ب مترجمان اینگونه آثار و آرزو کنیم توفیق ایشان را در ترجمه آثاری دیگر.

پایان